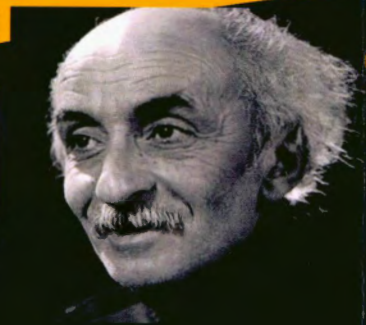
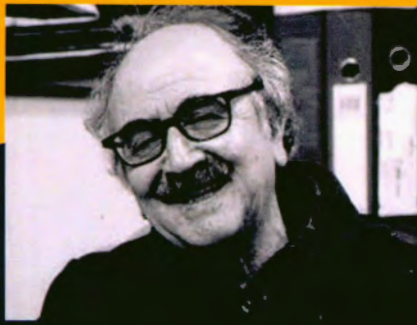
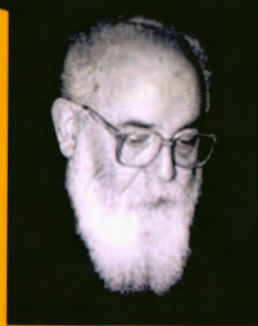
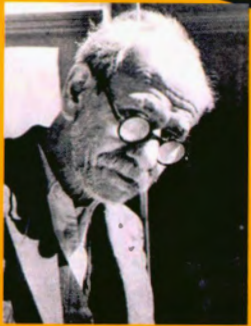


# بشنو این نی چون حکایت می کند

نیستانی از مثنوی معاصر

فراهم آورنده

عزت الله فولادوند دورودی



به نام خداوند جان و خرد



نثار نام بلند دکترا عبدالحسین زرین کوب

# بشنو این فی چون حکایت می کند

نیستانی از مثنوی معاصر

فراهم آورنده

عزت الله فولادوند دورودی



نشر یزسم

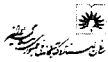
۱۳۹۸



**MLN.**

نشر برسم

سرشناسه : گرد آورنده: فولادوند، عزت الله، ۱۳۱۷  
عنوان و نام پدیدآور : بشنوائین نی چون حکایت می کند: نیستانی از مثنوی معاصر / نویسنده عزت الله فولادوند دورودی  
مشخصات نشر : تهران: انتشارات برسم، ۱۳۹۸  
مشخصات ظاهری : ۸۲۵ ص  
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۶۲۷-۶-۴  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
یادداشت : واژه نامه.  
یادداشت : کتابنامه  
موضوع : شعر فارسی - قرن ۱۴ - مجموعه ها  
Persian poetry - 20th century - Collections  
موضوع : شاعران ایرانی - قرن ۱۴ - سرگذشتنامه  
Poets, Persian - 20th century - Biography  
موضوع : مثنوی  
موضوع : Masnavi, Persian  
رده بندی کنگره : PIR ۴۱۹۰  
رده بندی دیویی : ۸۱۶۲۰۸ / ۱ فا  
شماره کتابشناسی ملی : ۵۸۰۵۳۷۱



### بشنوائین نی چون حکایت می کند

فراهم آورنده: عزت الله فولادوند دورودی  
حروف چینی: خ.ن. هوخخت پارسی (ملیکا کاشانی)  
ویرایش: نشریه آمرداد (مهناز فیروزمند)  
صفحه آرای: خ.ن. هوخخت پارسی (مهدی عشقی)  
طراح جلد: خ.ن. هوخخت پارسی (دوشنک نیرامیگی پور)  
شماره شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۶۲۷-۶-۴  
تیراژ: ۵۰۰ نسخه / چاپ: نخست / سال نشر: پاییز ۱۳۹۸  
بها: ۱۳۰/۰۰۰ تومان

حقوق ناشر و مؤلف محفوظ می باشد.



میدان رسالت، خیابان هنگام، خیابان شهید قزوینی، پلاک ۶۶

تلفن: ۰۹۱۹۳۳۹۰۳۳۴-۷۷۲۰۷۰۹۴

## فهرست مطالب

|         |   |
|---------|---|
| .....   | مقدمه                                       |
| ۱.....  | ۱. حکایتِ مثنوی                             |
| ۳۵..... | ۲. شکر و شکایت                              |
| ۴۳..... | ۳. ادیب الممالک فراہانی - میرزا محمد صادق - |
| ۴۷..... | کفش ابوالقاسم طنپوری:                       |
| ۵۵..... | ۴. ایرج میرزا، جلال الممالک و ...           |
| ۵۷..... | زہرہ و منوچہر                               |
| ۶۷..... | عارف نامہ                                   |
| ۷۱..... | انقلاب ادبی                                 |
| ۷۳..... | آرامگاہ ادبی ایرج                           |
| ۷۵..... | ۵. علی اکبر دہخدا                           |
| ۷۸..... | «در چنگ دزدان»                              |
| ۸۰..... | ان شاء اللہ گریہ است                        |
| ۸۵..... | خیز و خرخر کشد بہ چشم بین ا                 |
| ۸۷..... | ۶. لاهوتی، ابوالقاسم                        |
| ۹۴..... | مردستان                                     |
| ۹۷..... | شمع و پروانہ                                |
| ۹۹..... | بہ شاعر نابینا                              |

۷. بهار، محمد تقی - ملک الشعرا ..... ۱۰۱
- کوشش و امید ..... ۱۰۵
- رنج و گنج ..... ۱۰۵
- هدیه‌ی تاگور ..... ۱۰۶
- سلام به هند بزرگ ..... ۱۱۰
- قمر الملوک ..... ۱۱۴
۸. مسرور، حسین - سخنیار ..... ۱۱۷
- فردوسی نامه ..... ۱۲۰
- قناری من ..... ۱۲۴
- به باد امیر کبیر ..... ۱۲۷
- هنر نامه ..... ۱۲۷
۹. میرزاده‌ی عشقی - سید میر محمد رضا ..... ۱۳۳
- نامه‌ی منظوم ..... ۱۳۶
- در نکوهش نوع بشر ..... ۱۳۷
۱۰. یاسمی، رشید ..... ۱۴۱
- چشمه ..... ۱۴۵
- مسجد مجد ..... ۱۴۶
- ورزش ..... ۱۴۷
۱۱. فرخ، محمود خراسانی ..... ۱۴۹
- بر سنگ مزار ..... ۱۵۳
- وطن خواهی! ..... ۱۵۴
- سرِ مگو ..... ۱۵۵
۱۲. نیما یوشیج - علی اسفندیاری ..... ۱۵۹
- چشمه‌ی کوچک ..... ۱۶۳
- خواجه احمد حسن میمندی ..... ۱۶۴
۱۳. حبیب یغمایی متخلص به حبیب ..... ۱۶۵
- نامه‌ی منظوم ..... ۱۶۸
- ایران عزیز ..... ۱۷۱
۱۴. همایی، جلال الدین ..... ۱۷۳
- پایان شب سخن سرایی: ..... ۱۷۶
۱۵. لطفعلی صور تگر ..... ۱۸۱
- برای چشمان سیاه ..... ۱۸۴
- افسانه ناتمام ..... ۱۸۴

۱۶. پژمان بختیاری - حسین ..... ۱۸۹  
از فردوسی نامه ..... ۱۹۱
۱۷. پروین اعتصامی ..... ۱۹۵  
آرزوی پرواز ..... ۱۹۸  
جان و تن ..... ۱۹۹  
برگ گریزان ..... ۲۰۰  
دزد و قاضی ..... ۲۰۲  
شباویز ..... ۲۰۳
۱۸. شهریار - محمد حسین بهجت تبریزی - ..... ۲۰۵  
زیارت کمال الملک ..... ۲۰۸  
بخش هایی گزیده از افسانه‌ی شب ..... ۲۱۲  
مهتاب جنگل ..... ۲۱۲  
لولوی جنگل ..... ۲۱۳  
شب و کوه ..... ۲۱۳
۱۹. علی آبادی، محمد حسین ..... ۲۱۹  
مرغ دریا ..... ۲۲۱  
نامه به مادر ..... ۲۲۱
۲۰. رهی معیری، محمد حسن (بیوک) ..... ۲۲۳  
راز شب ..... ۲۲۵  
ساز محبوبی ..... ۲۲۵  
گل یخ ..... ۲۲۶  
مریم سپید ..... ۲۲۷
۲۱. رعدی آذر خشی، غلامعلی ..... ۲۲۹  
لاد و بنلاد ..... ۲۳۲  
خواب پدر فردوسی ..... ۲۳۳  
برو ساقی ..... ۲۴۱
۲۲. امیری فیروز کوهی - سید کریم - ..... ۲۴۷  
خاکسار ..... ۲۵۰  
نی ناله ..... ۲۵۰
۲۳. پرویز ناتل خانلری ..... ۲۵۵  
عقاب ..... ۲۵۹
۲۴. مهدی حمیدی شیرازی ..... ۲۶۳  
بت شکن بابل ..... ۲۶۶



- ۲۷۱.....نامه‌ای به دخترم.....
- ۲۷۵.....مرغ طوفان.....
- ۲۷۷.....گنج.....
- ۲۷۹.....مرغ سقا.....
- ۲۸۳.....۲۵. گل چین معانی - احمد -.....
- ۲۸۶.....سنگ تراش پیر.....
- ۲۸۹.....۲۶. حسین خطیبی.....
- ۲۹۱.....تاریخ بیهقی.....
- ۲۹۷.....۲۷. سید عمادالدین حسین برقی.....
- ۲۹۹.....شبی بر مزار خيام.....
- ۳۰۱.....گرچه شیرین دهنان.....
- ۳۰۵.....تاب و مهتاب.....
- ۳۰۷.....۲۸. علی اشتری - فرهاد -.....
- ۳۰۹.....گذشته.....
- ۳۱۰.....دود سیگار.....
- ۳۱۳.....۲۹. مهدی - سهیلی.....
- ۳۱۶.....عشقا.....
- ۳۱۷.....بزم خاموش!.....
- ۳۲۵.....۳۰. بهزاد کرمانشاهی، یدالله.....
- ۳۲۷.....شیرین قلندر.....
- ۳۲۹.....به مادرم.....
- ۳۳۱.....باستانی سرود.....
- ۳۳۳.....۳۱. ادیب برومند، عبدالعلی.....
- ۳۳۵.....ایران و فرهنگش.....
- ۳۳۶.....زیر عکس مردی بزرگ.....
- ۳۳۹.....۳۲. معینی کرمانشاهی، رحیم.....
- ۳۴۲.....پیش گفت.....
- ۳۴۵.....۳۳. احمد شاملو - بامداد -.....
- ۳۴۹.....سرود.....
- ۳۵۱.....شبگیر.....
- ۳۵۳.....قصه مردی که لب نداشت.....
- ۳۵۹.....۳۴. مشفق کاشانی - عباس کی منش -.....
- ۳۶۱.....بیت‌الغزل.....

۳۵. مشیری - فریدون ..... ۳۶۳
- گناه دریا ..... ۳۶۶
- خزان جاودانی ..... ۳۶۶
- هفتخان ..... ۳۶۸
- دیوانه ..... ۳۶۸
۳۶. جاوید - هاشم ..... ۳۶۹
- افسانه ی عشق ..... ۳۷۲
- خاموشی ..... ۳۷۲
- شبلی بغداد ..... ۳۷۳
- مروت ..... ۳۷۳
۳۷. کسرائی - سیاوش ..... ۳۷۵
- جهان پهلوان ..... ۳۷۷
- بیداری ..... ۳۷۹
- به آن ها که زنده اند ..... ۳۷۹
- کجراپی ..... ۳۸۰
۳۸. مقتون امینی، یدالله ..... ۳۸۱
- در دلدلی با ساریان! ..... ۳۸۴
۳۹. ه. ا. سایه - هوشنگ ابتهاج - ..... ۳۸۷
- سماع سوختن ..... ۳۹۰
- بهار غم انگیز ..... ۳۹۳
- خون بلبل ..... ۳۹۵
- ساقی نامه ..... ۳۹۸
۴۰. سیمین بهبهانی - خلیلی - ..... ۴۰۱
- دفتر اندیشه ..... ۴۰۴
- چرا؟ ..... ۴۰۵
- در آشیان ..... ۴۰۶
- جامه ی عید ..... ۴۰۶
- نیاز ..... ۴۰۸
۴۱. یوسفی، غلامحسین ..... ۴۱۱
- برای دخترم ..... ۴۱۴
- با یاد مولوی ..... ۴۱۴
۴۲. مهدی اخوان ثالث - م. امید - ..... ۴۱۹
- برترین نام خدا ..... ۴۲۲

- ۴۲۳..... خان دشتی  
 ۴۳۰..... عشق از یاد رفته  
 ۴۳۵..... ۴۳. حسامی - محمد حسن، حسامی محولاتی -  
 ۴۳۷..... بر سنگ مزارم  
 ۴۳۷..... گدانا مه  
 ۴۳۹..... ۴۴. نادر پور، نادر  
 ۴۴۲..... به: محمد اقبال  
 ۴۴۳..... ۴۵. مهرداد اوستا، نام اصلی محمد رضا رحمانی  
 ۴۴۵..... شکوه فطرت  
 ۴۴۶..... مرگ ببر  
 ۴۵۳..... ۴۶. رحمانی، نصرت  
 ۴۵۵..... قسمتی از یک نامه‌ی سردستی  
 ۴۵۷..... ۴۷. گلشن کردستانی، محمود  
 ۴۶۰..... کوه  
 ۴۶۱..... ۴۸. فخرالدین مزارعی - آرزو -  
 ۴۶۳..... برگ‌ریزان  
 ۴۶۴..... غروب  
 ۴۶۷..... ۴۹. مظاهر مصفا  
 ۴۶۹..... یک پیرهن  
 ۴۶۹..... دولت غم  
 ۴۷۳..... ۵۰. آتشی، منوچهر  
 ۴۷۶..... وصف گل سوری  
 ۴۷۷..... ۵۱. فروغ فرخزاد  
 ۴۸۰..... عاشقانه  
 ۴۸۲..... مرداب  
 ۴۸۵..... ۵۲. حقوقی، محمد  
 ۴۸۸..... مثنوی تماشا  
 ۴۹۱..... عشق اگر معنوی  
 ۴۹۳..... خواب سوشیانت  
 ۴۹۹..... ۵۳. محمد علمی  
 ۵۰۲..... شهر من  
 ۵۰۳..... معلم

۵۴. نوذر پرنگ - تقی حاج آخوندی - ..... ۵۰۵
- ..... بیاساقی ..... ۵۰۷
- ..... خواب چشمه ..... ۵۱۰
- ..... خود فراموشان ..... ۵۱۱
۵۵. فولادوند، عزت الله ..... ۵۱۳
- ..... مسافر شهر دور ..... ۵۱۶
- ..... پژوهنده مرداه، سترگه، ردا! ..... ۵۱۸
- ..... عاشقان را ..... ۵۲۳
۵۶. درویدیان - ولی الله ..... ۵۲۵
- ..... خواب زمستانی ..... ۵۲۸
- ..... از قبیله ی آب ..... ۵۲۹
- ..... خاکستر ..... ۵۲۹
۵۷. شفیع کدکنی - محمدرضا ..... ۵۳۱
- ..... کار و نَدِ شعر ..... ۵۳۵
- ..... ترانه ی کبود ..... ۵۳۵
- ..... سپاس ..... ۵۳۶
- ..... آتش زنده ..... ۵۳۶
- ..... وزن جهان ..... ۵۳۷
۵۸. حمید مصدق ..... ۵۳۹
- ..... مثنوی ..... ۵۴۱
۵۹. نیاز کرمانی، سعید ..... ۵۴۳
- ..... پیک خیال ..... ۵۴۵
۶۰. محمد علی سپانلو ..... ۵۴۷
- ..... از دو دریا ..... ۵۵۰
- ..... چشم این مادر کهن کم سوست ..... ۵۵۰
- ..... سیراف ..... ۵۵۱
۶۱. موسوی گرمارودی، سید علی، ..... ۵۵۳
- ..... فردوسی ..... ۵۵۶
- ..... روح مجنون، روسفید از عشق ماست ..... ۵۵۷
- ..... پدر، چگونه بگویم که بی تو چون شده ام ..... ۵۶۱
- ..... دوشنبه، پایتخت گل ..... ۵۶۲
- ..... یاد یاران ..... ۵۶۳
- ..... بهار خون ..... ۵۶۴

|     |       |                                     |
|-----|-------|-------------------------------------|
| ۵۶۷ | ..... | ۶۲. محمد پیمان                      |
| ۵۶۹ | ..... | حماسه‌ی فرهنگ                       |
| ۵۷۰ | ..... | بوج                                 |
| ۵۷۲ | ..... | گاو                                 |
| ۵۷۵ | ..... | ۶۳. بهمنی - محمدعلی                 |
| ۵۷۷ | ..... | مثنوی سکوت                          |
| ۵۷۷ | ..... | مثنوی پدر                           |
| ۵۷۸ | ..... | مثنوی مست                           |
| ۵۷۹ | ..... | مثنوی چراغ                          |
| ۵۸۰ | ..... | مثنوی پاسخ                          |
| ۵۸۱ | ..... | پاسخی به مثنوی عمران صلاحی          |
| ۵۸۳ | ..... | ۶۴. اورنگ خضرائی                    |
| ۵۸۵ | ..... | تو ای پیر گویا                      |
| ۵۹۳ | ..... | ۶۵. عاطفی، یدالله                   |
| ۵۹۵ | ..... | شعری برای تو                        |
| ۵۹۷ | ..... | ۶۶. خرّمشاهی، بهاء‌الدین            |
| ۵۹۹ | ..... | زنده - میری                         |
| ۶۰۱ | ..... | خورشیدتر از خورشید                  |
| ۶۰۲ | ..... | مکاشفه‌های کفش در اشعه‌ی ماوراءبنفش |
| ۶۰۳ | ..... | ۶۷. عمران صلاحی                     |
| ۶۰۶ | ..... | نجوا                                |
| ۶۰۷ | ..... | گل نی                               |
| ۶۰۷ | ..... | نامه‌ای از: عمران صلاحی             |
| ۶۰۹ | ..... | ۶۸. احتشامی، خسرو                   |
| ۶۱۱ | ..... | از رودکی تا حافظ                    |
| ۶۱۳ | ..... | ۶۹. منزوی، حسین                     |
| ۶۱۵ | ..... | با تو بودن                          |
| ۶۱۶ | ..... | دختر کم                             |
| ۶۱۹ | ..... | توفان                               |
| ۶۲۱ | ..... | مرگ فرهاد                           |
| ۶۲۳ | ..... | «غزل» در مثنوی                      |
| ۶۲۴ | ..... | سایه                                |

- ۶۲۷ ..... ۷۰. شیون فومنی
- ۶۲۹ ..... پیش پای برگ
- ۶۳۷ ..... ۷۱. امین، سید حسن
- ۶۴۰ ..... به یاد وطن
- ۶۴۲ ..... به یاد ایران باستان
- ۶۴۵ ..... ۷۲. معلم دامغانی - محمد علی
- ۶۴۷ ..... کویر از همه جز عاشقی فراموشی است
- ۶۴۸ ..... می روم تا کبود حقارت
- ۶۵۱ ..... شب هم خوابی مریم با...؟!
- ۶۵۷ ..... ۷۳. اکبر اکسیر
- ۶۵۹ ..... حلاجی دگر
- ۶۵۹ ..... مثنوی دوست
- ۶۶۱ ..... ۷۴. شفق، مجید
- ۶۶۳ ..... مثنوی عشق
- ۶۶۵ ..... مثنوی بهار!
- ۶۶۹ ..... ۷۵. راکعی، فاطمه
- ۶۷۱ ..... آه ای پرندهی دریایی
- ۶۷۳ ..... ۷۶. حسینی، سید حسن
- ۶۷۶ ..... مثنوی عاشقان
- ۶۷۷ ..... بازگشت
- ۶۷۹ ..... ۷۷. عبدالملکیان محمدرضا
- ۶۸۱ ..... با این دل ریشه دار بارانی
- ۶۸۳ ..... ۷۸. عزیززی، احمد
- ۶۸۵ ..... «سمت لادن»
- ۶۸۷ ..... ۷۹. قیصر امین پور
- ۶۹۰ ..... نی نامه
- ۶۹۱ ..... فصل وصل
- ۶۹۲ ..... پیش از این ها
- ۶۹۷ ..... ۸۰. میرشکاک - یوسف علی
- ۶۹۹ ..... سفر
- ۷۰۰ ..... وطن
- ۷۰۲ ..... طرح

|          |  |
|----------|--|
| ۷۰۳..... | ۸۱.هراتی، سلمان                              |
| ۷۰۵..... | حکایت جنگل                                   |
| ۷۰۶..... | ای گل خوشبو                                  |
| ۷۰۷..... | تاصدای شکوفه                                 |
| ۷۰۹..... | ۸۲. ثابت محمودی - سید حسن. (سهیل محمودی)     |
| ۷۱۲..... | ای غم انگیزترین خوشحالی!                     |
| ۷۱۴..... | ساقی نامه                                    |
| ۷۱۹..... | ۸۳. باقری - ساعد                             |
| ۷۲۱..... | واژه‌ی رحمت                                  |
| ۷۲۳..... | ۸۴. قزوه - علی رضا                           |
| ۷۲۵..... | این همه یوسف                                 |
| ۷۲۹..... | ۸۵. مصطفی سرخوش                              |
| ۷۳۲..... | به یزدان که گر ما خرد داشتیم                 |
| ۷۳۵..... | ۸۶. صادقی، عباس - پدرام -                    |
| ۷۳۷..... | مثنوی هدایت                                  |
| ۷۴۱..... | ۸۷. رویایی - یدالله                          |
| ۷۴۱..... | اخوانیه سرایی - چهل سال پیش، به: مفتون عزیزم |
| ۷۴۳..... | ۸۸. ترقی - بیژن                              |
| ۷۴۳..... | صلای فردوسی                                  |
| ۷۴۵..... | ۸۹. بهمنی - مهدی                             |
| ۷۴۵..... | مثنوی ابر                                    |
| ۷۴۷..... | ۹۰. آبشخور چندین مثنوی                       |
| ۷۵۷..... | ۹۱. شرح احوال کسان                           |
| ۷۷۳..... | ۹۲. معنای برخی عبارات‌ها، اصطلاحات و واژه‌ها |
| ۷۸۳..... | ۹۳. واژه نامه                                |
| ۸۰۱..... | ۹۴. کتاب نامه                                |

## مقدمه

با آنکه، نام یا عنوان روی جلد، به روشنی حکایت می کند از درون مایه و موضوع و پیام کتاب، تا آنجا که دیگر به دیباچه و شرح و تفصیل نیاز چندانی احساس نمی شود؛ با این همه به خواست مدیر گرامی نشر «برسم» کوتاه و فشرده باید عرض کنم که، هدف از تدوین و فراهم آوردن کتاب «بشنو این نی چون حکایت می کند»، این بوده است که:

الف) گلچین و گزیده ای از مثنوی شاعران همروزگارمان فراهم آید؛ تا دوستداران و شیفتگان زبان و ادب فارسی، به ویژه جوانان را، از مراجعه به انبوه دیوان ها و دفترها و مجموعه اشعار سرایندهگان این سده که دارد به پایان می آید؛ بی نیازی بخشد.

ب) بگوید که: قالب کهن مثنوی، مانند غزل، در کنار قالب و فرم تازه ای که نیما یوشیج ابداع و پیشنهاد کرد؛ و با اقبال مشتاقانه ای روبه روشد؛ همچنان می تواند به کار خود ادامه دهد. به شرط آن که با ذهن و زبان و نگاه تازه، به هستی، و توجه به واقعیت ها، و خواست های جامعه ی در حال دگرگونی، به کار گرفته شود. نه اینکه کالبد زشت و جان آزار تقلید، تکرار و ابتذال باشد.

البته این سخن بدان معنا نخواهد بود؛ که همه ی مثنوی های گرد آمده در این کتاب پر برگ از کیفیتی این چنینی برخوردارند.

گونه راستین توانایی و کارآیی قالب مثنوی، شاهکارهایی است پر شور و کم نظیر، مانند: «عقاب» خانلری، «بت شکن بابل» و «موسی» ای حمیدی شیرازی، «زهره و منوچهر» و «عارفنامه ی» ایرج میرزا، «عاشقانه» و «مرداب» فروغ فرخزاد «فردوسی نامه» و «قتاری من»



حسین مسرور، «سماح سوختن» و «بهار غم انگیز» سایه «پایان شب سخن سرایی» جلال همایی، «شبی بر مزار خیام» عماد خراسانی، شمار زیادی از مثنوی های پروین اعتصامی و... (پ) نشان دهد که «مثنوی» بی گمان و تردید، صرفاً زاینده و پدید آمده ایست محصول اندیشه و خیال، و ذهن و زبان اقوام ایرانی، که ریشه و پیشینه اش باز می گردد به زبان و ادبیات پیش از اسلام ایران باستان. بنابراین کمترین پیوند و نسبتی با زبان و شعر تازیان نداشته و ندارد. در اثبات این مطلب دکتر خانلری به نقل از کریستن سن می گوید: «...بحر متقارب و حتی شکل مثنوی، در زمانی به پیش از اسلام وجود داشته و قافیه رانیز به کار برده اند.» زهرا خانلری (کیا)، در کتاب «فرهنگ ادبیات فارسی دری» آورده است که: «مثنوی یکی از قالب های خاص شعر فارسی، که در زبان عربی نیز به تقلید فارسی ساخته شده است و آن را «مزدوجه» خوانده اند.»

دکتر شفیعی کدکنی بر این باور است که: «مثنوی از قدیمی ترین روزگاران، در شعر فارسی وجود داشته و در نخستین نمونه های شعر فارسی، که شعرهای شاهنامه ی مسعودی مروزی است این قالب را مشاهده می کنیم [به منابع این نقل قول هادر پانوش «حکایت مثنوی» اشاره شده است.]

مناسب این هدف های اصلی، در نخستین بخش کتاب - حکایت مثنوی - پس از گزارشی مجمل پیرامون جایگاه ارجمند مثنوی و کارکرد شگفت انگیز آن، در تصویر و توصیف منظم و ماندگار سرگذشت اقوام ایرانی، از عصر اساطیر و حماسه و تاریخ تا بدین روزگار، بنا به آنچه در فرهنگ ها و لغتنامه های معتبر ثبت شده؛ تعریفی کوتاه آمده است، از معنا و مفهوم واژه ی «مثنوی»، آنگاه به لحاظ موسیقایی سخن از: «آهنگ ها و گوشه هایی است که بر اساس موسیقی بیرونی - وزن عروضی - مثنوی ساخته شده اند.» و اشاره به این که «مثنوی در بیست وزن گوناگون سروده می شود و از این بیست وزن، شش وزن آن با روحیه و ذوق و ذائقه ی ایرانیان سازگاری بیشتری دارند.»

در راستای دیرینگی قالب مثنوی در زبان های ایرانی از کتاب ها و منظومه هایی یاد شده است مانند: «کارنامه های تخشیر پاکان»، «یادگار رزیران»، «زآمیاد یشت»، «سرود آتشکده ی کرکوی» و...

با گذر از این مطالب، می رسیم به متن اصلی، که شرح احوال و آثار، و گزیده ی مثنوی های یکایک شاعران مطرح در کتاب راه، در بر دارد.

این کار بر مبنای سال ولادت، با ادیب الممالک فراهانی آغاز می شود؛ و با مثنوی «ابر» به پایان می رسد.

در میان این شاعران، هم قصیده سرایان بزرگی مانند: ملک الشعرا بهار، ادیب الممالک، فرخ خراسانی، مهدی حمیدی شیرازی و مهرداد اوستا حضور دارند؛ هم غزل پردازانی مثل: شهریار، عماد خراسانی، رهی معیری، سایه، سیمین بهبهانی، منزوی و محمدعلی بهمنی.

هم نو پردازانی که در قالب نیمایی و سپید و منشور از سر آمدان این روزگارند، که در این زمینه از نیما یوشیج، احمد شاملو، اخوان ثالث، شفیعی کدکنی، منوچهر آتشی، فروغ فرخزاد، نادرپور و فریدون مشیری و... باید نام برد.

بخش بعدی گزارشی است مفصل از سرچشمه و آبشخور اصلی چندین مثنوی که از آن زمره اند: «کفش های ابوالقاسم طنبوری» ادیب الممالک، «زهرة و منوچهر» ایرج میرزا، «کوشش و امید» و «رنج و گنج» ملک الشعرا بهار، و «فناری من» اثر حسین مسرور و... از این پس شرح احوال کسان است و معنای برخی از اصطلاحات و واژه نامه و...

سرانجام چه بهتر که مقدمه را با سپاسگزاری و قدرشناسی از بزرگوارانی به پایان آورم که در چاپ و نشر این کتاب یار و یاورم بوده اند. نخست دوست و هم ولایتی دانشورم فریدون فضیلت که در کار پژوهش فرهنگ و زبان های باستانی ایران، از جمله «دینکرد» شناسی استادی است توانا و برجسته.

دو دیگر بانوی فرزانه و فرهنگ گستر، سرکار خانم دهنادی، مدیر انتشارات «برسم» که بدون هیچ اما و اگر، به چاپ و نشر کتاب اهتمام ورزیده است.

همچنانکه می باید ویراستار کنجکاو، دقیق و تاپیگر سخت کوش رانیز سپاسگزار باشم.

کرج - هشتم شهریور ماه نود و هشت خورشیدی

عزت الله فولادوند دورودی



## ۱. حکایتِ مثنوی

در زبان و ادبیات فارسی، مثنوی یکی از باشکوه‌ترین و شورانگیزترین و با ظرفیت‌ترین قالب‌های شعر به شمار می‌آید؛ که در آن سرگذشت اجتماعی و تاریخی و هویت ملی، و اندیشه و خیال، و جهان‌بینی و شیوه‌ی زندگی جمعی و کنش و منش مردم ایران به تصویر کشیده شده است. سرگذشتی پرافت و خیز که سالیان جدا افتادن از هم‌نژادان هند و اروپایی ما را تا بدین روزگار در برمی‌گیرد؛ آن هم در ساختار زبانی موزون و مقفا و خیال‌انگیز، گاه درشت‌آهنگ و پرمهابت و دلیرانه، و گاه سراپا نرمش و گرمی و طنازی و دلربایی و عاشقانه و عارفانه، یا پند آموز و مشفقانه در جهت سلوک اجتماعی.

در این قاب و قالب بنگرید: به شاهنامه‌ی، سترگ استاد توس، بنایی شگرف، با فضایی آکنده‌ی اسطوره و حماسه و پهلوانی و تاریخ و داستان عشق و بزم عاشقانه و شادخواری و شوریدگی را بخوانید از «ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی، و «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» نظامی گنجه‌ای. و تماشا کنید این تلاطم عرفان و عشق و حکمت و معرفت اندوزی را در اقیانوس بی‌کران «مثنوی معنوی» جلال‌الدین بلخی و «منطق الطیر» عطار نیشابوری و بیاموزید راه و رسم زندگی و اندرز و موعظه‌ی حکیمانه را از «بوستان» بهشت‌آئین سعدی شیراز. که هر یک از این مثنوی‌های شریف و بی‌بدیل جلوه‌ای و نمودی از روح بی‌قرار و سرگذشت حیرت‌آور اقوام ایرانی را به گونه‌ای دل‌پذیر و جهان‌گرای به نمایش گذاشته‌اند.

مثنوی به لحاظ واژه‌شناسی، بنا به قواعد و اصول صرف زبان عربی اسم، یا صفتی است نسبی،

که در نهایت رگ و ریشه اش می رسد به سه واژه‌ی هم خانواده؛ نخست به اسم عربی «ثَنِي» بر وزن «دَنِي»، که لغت‌نامه‌ی دهخدا، در دو مدخل، معنا و کاربرد آن را چنین تعریف کرده است:

۱. ثَنِي: شتر نر شش ساله، ماده شتر پنج ساله به ششم در آمده، اسب، گوسفند و بز و گاو سه ساله [...]. و کسی را نامند که چهار دندان واقع شده در جلو دهان او افتاده باشد [...].

جمع: الأثْنَاءُ والثَنِيَّاتُ، و به دنبال آن تعریف‌ها و مثال‌های دیگری از همین دست...

۲. ثَنِي: [ث، ع] دو تاه، جمع اَثْنَاءُ.

که اگر «دو تا» را به معنای مضاعف، و دو برابر در نظر بگیریم می‌تواند نسبتی داشته باشد، با اسم، یا صفت نسبی مثنوی. (۱۷)

دو دیگر، واژه‌ی «مَثْنِي» است، بر وزن «معنا» که باز هم از لغت‌نامه‌ی دهخدا در مدخل آن می‌خوانیم:

«مَثْنِي» [م نا] [ع، ص، ق]، دو، دو، دوگان، دوگان [...]. و گویند: جاوَأ مَثْنِي، آي اَثْنِيْن، اَثْنِيْن، اَثْنَتِيْن، اَثْنَتِيْن. [...]

سه دیگر:

«مُثْنَا: [مُ ث ن نا]، [ع، ص]، مکرر دوباره:

اشعار من آن است که در صنعت نظم‌ش  
نه لفظ مُعَار است و نه معنیش مُثْنَا  
(امیر معزی)

شمس قیس رازی مؤلف: «المعجم...» زیر نام «مزدوج» می‌نویسد:

«شعری است کی بنای آن بر ابیات مستقل مصرع باشد و [شعراء] عجم آن را مثنوی خوانند؛ از بهر آنک هر یک را دو قافیت لازم است» (۱۹)

«ادوارد براون» که منظومه‌های اروپایی را از نظر شکل هندسی همانند مثنوی‌های زبان فارسی می‌داند و برای اثبات نظر خود از منظومه‌ی «لاکسلی‌هال»، سروده‌ی «آلفرد تنی سن» به زبان انگلیسی یاد می‌کند، به هم قافیه بودن دو مصراع هر بیت مثنوی هم اشاره‌ای کوتاه دارد. (۲۰)

دکتر حسن انوری نیز همداستان با دهخدا بر این باور است که، مثنوی از جهت لفظی ریشه در واژه‌ی «مَثْنِي» دارد و دو مصراع هر بیت آن هم قافیه‌اند.

افزون بر این دکتر انوری با تأمل در دستگاه‌های موسیقی ایرانی، از آهنگ‌ها و گوشه‌هایی یاد می‌کند که بر اساس موسیقی بیرونی - وزن عروضی - مثنوی ساخته شده‌اند؛ مانند: گوشه‌ای در دستگاه شور، در آواز ابوعطا، و افشاری از ملحقات دستگاه شور، در دستگاه ماهور و آواز بیات اصفهان، از ملحقات دستگاه همایون و... (۲۱)

نویسنده‌ی «فرهنگ ادبیات فارسی» پس از تعریف معمول مثنوی برای آن بیست وزن برمی‌شمرد؛ که شش وزن آن سازگار با ذوق و روحیه‌ی فارسی‌زبانان، کاربرد و کشش بیشتری دارند:

۱. هَزَج مسدس مقصور یا محذوف، مشهور به «بحر خسرو و شیرین» برای مضامین عاشقانه و عارفانه،

۲. هَزَج مسدس اُخرب مقصور و محذوف، مشهور به «بحر لیلی و مجنون» برای مضامین عاشقانه،

۳. متقارب مثنیٰ مقصور، یا محذوف، مشهور به «بحر شاهنامه» برای مضامین حماسی و رزمی،

۴. رمل مسدس مقصور، یا محذوف، مشهور به «بحر مثنوی» برای مضامین عرفانی و اخلاقی،

۵. خفیف مخبون مقصور، مشهور به «بحر حدیقه» برای مضامین عرفانی و اخلاقی،

۶. سریع مطوّی موقوف، مشهور به «بحر مخزن» برای مضامین اخلاقی و حکمی. (۲۲)

به اعتبار بررسی‌ها و نظریات شعرشناسان و منتقدان ایرانی و فرنگی با اطمینان خاطر می‌توان پذیرفت که قالب مثنوی، مثل رباعی و ترانه و غزل آفریده‌ی ذوق و ابداع هنری ایرانیان به شمار می‌آید؛ و کمترین پیوند و نسبتی با شعر عرب نداشته و ندارد. زیرا در یک نگاه دورنگر و فراگیر به گذشته‌ی ادب و فرهنگ باستانی ایران زمین؛ به روشنی درمی‌یابیم پیشینه‌ی شعر و شاعری مردم این دیار دست کم باز می‌گردد به هزار سال پیش از زایش مسیح.

در این زمینه، زنده یاد ابراهیم پورداوود بر این باور است که حماسه سرایی در ایران، ریشه و بن باستانی دارد.

او در اثبات سخن خود نام می‌برد از خدای نامه‌های پهلوی در روزگار ساسانیان، مانند: «کارنامه‌های تخشیر پاکان»، «یادگار زریران» - زریر برادر کی گشتاسب، که معاصر و پشتیبان آشوزرتشت بوده است -، و چکامه‌ی بلند «زامیاد پشت» از کتاب اوستا، که منظومه‌ای است هشت هجایی: «و آن را کهن‌ترین چکامه‌ی رزمی ایران به شمار می‌آورد.» (۲۳)

پژوهنده‌ای دیگر پیرامون ارجمندی و گیرایی و قدمت «گاتهای زرتشت» با یقین کامل می گوید: «این آثار [گات‌ها]، قدیمی تر از آثار هندوان، نظیر وداها و اوپانیشادها و رامایانا، و مهابهارات و تعلیمات بودا، و همین طور قدیمتر از آثار بزرگانی چون حکمای چینی: لاتوتسه و کنفوسیوس و آثار یونانیان و مصریان و رومیان است» (۲۴)

بنابر این چندان دور از حقیقت نخواهد بود، اگر گمان بریم که در آن روزگاران هم، مثل امروز، قالبی در شعر ایرانیان وجود داشته است که امروز «مثنوی» نامیده می شود. نقل نظر تنی چند از شعرشناسان و پژوهشگران فرهنگ و ادب باستانی ایران دلالت دارد به درستی این باور: «ادوارد براون» نویسنده نخستین «تاریخ ادبیات ایران» پس از برشمردن نام چند منظومه‌ی زبان فارسی، مانند: شاهنامه، پنج گنج نظامی، مثنوی مولوی، و هفت اورنگ جامی می گوید: «این قسم شعر [مثنوی] از ابتکارات ایرانیان است و در ادبیات قدیم عرب نشانی از آن نیست. گرچه در دوره‌های بعد [...] ایرانیان اشعاری از این نوع به زبان عربی ساختند و آن را مزدوج خواندند.» (۲۵)

به نقل از دکتر خانلری، «کریستن سن» می گوید: «... بحر متقارب و حتی شکل مثنوی در زمانی پیش از اسلام وجود داشته و قافیه رانیز به کار برده‌اند...» (۲۶)

در «فرهنگ ادبیات فارسی دری» تالیف دکتر زهرا خانلری (کیا) آمده است که مثنوی یکی از قالب‌های خاص شعر فارسی است: «مثنوی یکی از قالب‌های خاص شعر فارسی که در زبان عربی نیز به تقلید فارسی ساخته شده است و آن را «مزدوج» خوانده‌اند» (۲۷)

دکتر شفیعی کدکنی می گوید:

«مثنوی از قدیمی ترین روزگاران در شعر فارسی وجود داشته و در نخستین نمونه‌های شعر فارسی که شعرهای شاهنامه مسعودی مروزی است این قالب را مشاهده می کنیم.» (۲۸)

او از قول مؤلف تذکره‌ی هفت آسمان چنین می آورد:

«و مثنوی همچون رباعی و غزل از مختصات عجم است و پیشینیان عرب از ایشان فرا گرفته و مزدوج نام کرده‌اند.» (۲۹)

در این جا به عنوان معترضه بنا به تحقیق دکتر شفیعی می گوئیم: طبیعت زبان عربی و دل بستگی

اعتیاد آمیز تازیان به شنیدن آهنگ پرطنین برخاسته از پیوستگی زنجیروار قافیه‌های قصیده، رخصت نمی‌داده تا به موسیقی لطیفه قافیه‌های دوگان، دوگانِ هم‌ه‌ی ابیات یک مثنوی گوش فرادهند و بهره و لذت ناشی از آن را دریابند.

بنابراین عرب‌ها نه سازنده و مبدع این قالب بوده‌ و نه گرایش به سرایش و شنیدن وزن آن از خود نشان داده‌اند.

همین امر سبب شده‌ است که فرهنگ و زبان صحرائشین‌شان از داشتن شاهکارهایی باشکوه چون: شاهنامه، پنج‌گنج، مثنوی مولوی و بوستان سعدی محروم بماند.

به نظر شفيعی در این روزگار هم که به واسطه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی و تاریخی به پیدایش شعر نیمایی و سپیدانجامیده و توجه به قالب‌های سنتی شعر کاهش بسیار یافته‌ است، مثنوی هنوز کاربرد و جذابیت خود را از دست نداده چندان که: شهریار و حمیدی شیرازی شماری مثنوی دل‌انگیز سروده‌اند و دکتر خانلری منظومه بی‌نظیر «عقاب» را در قالب مثنوی (۳۰)

دکتر خانلری در کتاب «هفتاد سخن» در مقاله‌ی «قالب شعر» از مثنوی این تعریف را دارد:

«مثنوی یعنی شعری که در آن هر بیت مستقل است و دو مصراع آن به یک قافیه است از قدیم در فارسی رواج داشته و بیشتر در منظومه‌های مفصل به کار می‌رفته است. قدیم‌ترین نمونه‌ای که از این قالب در ادبیات فارسی دیده شده از ابوشکور بلخی است [البته مربوط به بعد از اسلام] که مثنوی «آفرین‌نامه» را در حدود سال ۳۳۶ سروده بوده است. (۳۱)

سه بیت به جامانده از «شاهنامه مسعودی مروزی» ثبت شده در کتاب «البدء والتاریخ» مطهر بن طاهر المقدسی بدین گونه است:

|                              |                                   |
|------------------------------|-----------------------------------|
| نخستین کیومرث آمد به شاهی    | گرفتش به گیتی درون پادشاهی        |
| چوسی سالی به گیتی پادشاه بود | که فرمانش به هر جای رویا بود      |
| سپری شد نشان خسروانا         | به کام خویش راندند در جهانها (۳۲) |

حالا که دانستیم: قالب مثنوی مانند رباعی و ترانه و غزل، قالب و پیکره‌ای است ساخته و پرداخته و ابداع قریحه‌ی هنری ایرانیان، آیا نمی‌شود بدین نتیجه رسید که: پیدایش و روایی مثنوی پس از حضور عرب و اسلام در ایران، پدیده‌ای نبوده است ناگهانی و بدون زمینه و پیشینه باستانی؟ که



سرچشمه و پیوندی داشته است گم شده در آوار تاراج و تپاول ایران به دست بیگانگان مهاجم؟ مانند حمله اسکندر گجسته در روزگار هخامنشیان و تازش تازی و تاتار از باختر و خاور در دوران ساسانی و سده‌های پس از استقرار فرمان‌روایی اعراب که فاجعه‌بارترین تأثیرشان نابودی کتابخانه‌ها و کتاب‌ها و کانون‌های دیرسال علمی و فرهنگی بوده است در سراسر خاک دامن گستر ایران؛ و شوم‌تر از آن دگرگونی و فراموشی خط و زبان‌های پهلوی که به راستی بایگانی و حافظه و پیوند فرهنگی و تاریخی امروز ما بوده‌اند با گذشته‌های چندین هزاره‌ای ما!

باری پی‌گیری از پیشینه و پیدایش و چند و چون کاربرد مثنوی - قالب ابداعی ایرانیان - چنین می‌طلبد که از آثار منظوم به جامانده از چپاول روزگاران نیز به قدر آگاهی و دسترسی خود به اجمال گزارشی داشته باشیم، این گونه:

۱. «یشت‌ها، سروده‌هایی هستند که عموماً به ستایش خدایان قدیم ایرانی مانند: مهر، ناهید، تیشتر (تیر) و غیره اختصاص دارند.» (۳۳)

۲. «درخت آسوری»، که: «منظومه‌ی مخافره‌آمیز میان بز و نخل، که به زبان پارتی یا پهلوی اشکانی سروده شد ولی اکنون به خط پهلوی کتابی [از آن] در دست است.» (۳۴)

۳. سرود آتشکده‌ی کرکوی سیستان، که دکتر تفضلی در کتاب «تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام» آن را شعری پهلوی می‌داند.

اما دکتر صفایان را در زمره‌ی سرودهای محلی معرفی می‌کند با این ابیات:

|                      |                         |
|----------------------|-------------------------|
| فَرْخَستَه با ذا روش | خُنیده کَرشَب هوش       |
| همی برست از جوش      | انوش کن می انوش         |
| دو ست بذ آ گوش       | بذ آفرین نهاده گوش (۳۵) |

و...

۴. «یادگار زیران» رساله و منظومه‌ای است مربوط به سده‌ی ششم میلادی به روایتی دیگر تصنیفی در روزگار اشکانی، به زبان پهلوی در شرح جنگ‌های گشتاسب و فرزندانش با راجاسب تورانی به هنگام پیدایش اشوزرتشت و طرفداری او [گشتاسب] در برابر مخالفت راجاسب با این پیامبر ایرانی.

گفته می‌شود این منظومه‌ی رزمی بهترین سرود حماسی ایران است پیش از اشاعه‌ی اسلام

در این دیار، که بر شاهنامه‌ی ابومنصوری و گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی، و شاهنامه‌ی فردوسی بی‌واسطه یا باواسطه تأثیر گذار بوده است. البته یادگار زریران در روزگار ساسانی دستخوش دگرگونی‌های شده است. (۳۶)

۵. «ز امید یشت» که به نظر زنده یاد پورداوود، منظومه‌ای است هشت هجایی: «و آن را باید کهن‌ترین چکامه‌ی رزمی ایران به شمار آورد. (۳۷)

۶. ترجمه‌ی منظوم ارداویراف‌نامه، به زبان پارسی، گزارشی است از ماجرای یک سفر روحی در عالم خواب مربوط به موبد «وه شاپور یا به شاپور» در روزگار ساسانیان، که به تأثیر می و منگ به مدت یک هفته به خواب می‌رود و چون بیدار می‌شود در حضور موبدان زرتشتی همه‌ی دیده‌های خودش را روایت می‌کند و یکی از دبیران سخنان او را می‌نویسد که تبدیل می‌شود به ارداویراف‌نامه (۳۸)

۷. باز یافته‌ی سروده‌های مانی، که به سه دسته‌اش تقسیم کرده‌اند:

سرودهای بلند، مدایح دینی بلند، سرودهای کوتاه، با اوزان هجایی که هر بیت آنها دارای دو مصراع می‌باشد. (۳۹)

لازم به یادآوری است که قافیه‌دار بودن ابیات سروده‌های مانی هم می‌تواند دلالت داشته باشد به کاربرد قالب مثنوی به زبان پهلوی در دوران ساسانیان.

۸. بنا به شناخت و دریافت درست دکتر صفا، حمله به یک کشور و اشغال آن، دگرگونی و تأثیر فوری نظامی و سیاسی دارد؛ اما تأثیر فرهنگی و اجتماعی و ملی آن بر ساکنان کشور تسخیر شده امکان دارد پس از دهه‌ها و سده‌ها نیز روی ندهد. به همین دلیل مردم ایران سالیان بسیار از پس اشغال نظامی تازیان و زبان و فرهنگ ملی خود روزگار می‌گذرانیده و به گویش‌ها و لهجه‌های بومی سخن می‌گفته و می‌نوشته و شعر و ترانه می‌سروده‌اند، بنابراین فلهویات و بسیاری از ترانه‌ها و شعرهای سده‌های نخستین چیرگی اعراب، دقیقاً ادامه‌ی ادبیات روزگار ساسانیان به حساب می‌آید. (۴۰)

دکتر صفا سرود آتشکده‌ی کرکوی را که پیش از این نوشته شد، گواه سخن خود می‌داند؛ و قطعه‌ای کوتاه «قافیه‌دار منسوب به ابولینبغی عباس بن طرخان که در تأسّف و خرابی سمرقند ساخته و ابن خردادبه آن را در کتاب المسالک و الممالک نقل کرده است:

|                |                 |
|----------------|-----------------|
| سمرقندِ گندمند | بدینت کی افگند  |
| از چاچ ت بهی   | همیشهت خهی (۴۱) |

که این قطعه نیز با قافیه‌های دو گان، دو گان، درد و بیت، دلیل دیگری است بر بودن قالب مثنوی با کاربرد قابل توجه در سالیان پایانی دولت ساسانیان و سده‌های نخستینی روی کار آمدن اعراب در ایران.

به جز این‌ها، دکتر صفا، اشاره می‌کند به اشعار محلی به زبان بخارایی و سرودهای بومی ماورالتهر «به نام سوگ سیاوشان» و اشعار «استاد علی پیروزه» و «مسته مرد» و «اسپهبد مرزبان رستم بن شروین» در «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار. (۴۲)

در باره‌ی چند و چون وزن و موسیقی شعر در زبان‌های باستانی ایران زنده نام دکتر خانلری با احاطه بسیار بر مجموع کشف‌ها و یافته‌ها و نظریات زبان‌شناسان اروپایی در این زمینه، به شیوه‌ی علمی و مستدل به کند و کاو و بررسی موی شکافانه پرداخته و حاصل تلاش‌های خویش را در دو کتاب ارجمند و پرمایه‌ی: «وزن شعر فارسی» و جلد نخست کتاب «هفتاد سخن» برای دوستداران و پژوهندگان شعر و ادب فارسی به یادگار گذاشته است.

در این نوشته برای تکمیل بحث مثنوی، آن بخش از دیدگاه‌های اورامی آوریم که نظریه‌ی ناموزون بودن شعر پهلوی رانمی‌پذیرد و مردود می‌شناسد و در دفاع از وجه موسیقایی آن عالمانه بدین گونه سخن می‌گوید:

«ادراک وزن از طبیعی‌ترین و ابتدایی‌ترین مدرکات ذهن بشری است و شاید نیز بتوان گفت که پیش از پیدایش «لغت» وزن به وجود آمده است.» (۴۳)

آن‌گاه با این مقدمه‌ی استوار نتیجه می‌گیرد که:

«به موجب این قرائن، نگارنده درباره‌ی اصول وزن شعر در زبان پهلوی چنین حدس می‌زند که در زبان پهلوی، مانند اشعار عامیانه و محلی که اکنون رایج است، بنای وزن بر کمیت هجاها و تکیه‌ی کلمات قرار داشته و این دو عامل با هم ایجاد وزن کرده‌اند.» (۴۴)

خوشبختانه کشف‌ها و دست‌آوردهای دانش جامعه‌شناسی به‌طور عام، و یافته‌های جامعه‌شناسی هنر به‌گونه‌ای خاص به درستی این نظریه‌ی دکتر خانلری گواهی می‌دهند، آن‌جا که، کارگروهی انسان‌های نخستین حرکات هم‌آهنگ، موزون و منظم و مکرر دست‌ها و پاها را موجب می‌شود؛ و تحریر عضلاتی حنجره را در جهت تولید صداهایی یک‌سان و ترجیح‌وار از گلوی

همه‌ی اعضای گروه، که «کار آوا» نام گرفته است؛ تادشسواری و سنگینی کار-پاروژنی و شکار و درو و جابه‌جایی تخته‌سنگ و کندن درخت تنومند-را آسانتر گردانند. حاصل این کارهای گروهی، در رهگذار سده‌ها تمرین و تکرار به دست نسل‌ها، بن‌مایه و انگیزه‌ی اصلی آفرینش هنرهایی مانند: رقص، ساز و آواز و شعر و ترانه شده است و حتّامی توان آن را عامل جاری شدن واژه‌ها بر دهان و لب‌ها و شکل‌گیری گفتار و گویایی به شمار آورد. (۴۵)

نکته‌ی بنیادین دیگر که پیوند مستقیم با موضوع مثنوی دارد، گزارشی است در کتاب «وزن شعر فارسی» خانلری درباره‌ی پژوهشگر ارجمند: «نی برگ H.S.Nyberg» راجع به بیت‌ی از بُندِه‌شَن، که نویسنده‌ی شناخته‌شده‌ای ندارد. (۴۶) و در واقع شعری است در ستایش زروان-زمان-بدین شرح:

«زمان اوزمندتر هج هر دو دامن      زمان هند اچک او کاری دانستان»

یعنی: زمان زورمندترین دو مخلوق. زمان اندازه قواعد هر کار. به صورت اصلی مانده و شعر یازده هجائی قافیه‌داری است که نظیر آن در اشعار مانی دیده می‌شود و این شعر در اصل و مبنای وزن مثنوی رزمی زبان فارسی می‌داند که بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف است و شماره‌ی هجاهای آن یازده می‌باشد و قافیه شباهت میان این دو نوع شعر را که یکی پهلوی و دیگری فارسی جدید است تأیید می‌کند. (۴۷)

بنا به پژوهش زنده نام دکتر احمد تفضلی، گردآوری و تألیف بُندِه‌شَن مربوط می‌شود به سالیان پایانی فرمانروایی ساسانیان، در این صورت شک و تردیدی نمی‌ماند؛ که قالب مثنوی آن هم موزون و مقفّا، نه تنها در اواخر بلکه در حاکمیت چهارصد ساله‌ی ساسانیان وجود داشته و گویندگانی در چهارچوب آن شعرها سروده‌اند و اما ادیبان و شعر پژوهان و ناقدان ما از دیرباز برای شناخت و نشان دادن و جدا کردن انواع شعر ادب فارسی، قالب و شکل بیرونی کلام و جای قرار گرفتن قافیه‌ها و شمار ابیات را میزان و ملاک قرار داده‌اند.

مثلاً شعری که با وزنی واحد، دارای مطلعی باشد؛ هم قافیه با مصرع دوم همه‌ی ابیات آن شعر، و شمار بیت‌هایش از پانزده، شانزده در می‌گذرد؛ و به نسبت توش و توان شاعر و وجود قافیه‌های لازم هم چنان فزونی می‌یابد؛ و درون مایه و مضمونش بیشتر، ستایش و ثنا و دعا، و حماسه و رزم و طبیعت و گه گاه، تعلیم و حکمت و زهد؛ قصیده یا چکامه نامیده می‌شود.

گونه‌ای دیگر با همان توصیف قصیده، منتها دارای شش، هفت تا سیزده چهارده بیت که مضمون و محتوایش حدیث نفس و ماجراهای غنایی و عاشقانه است و غزل نامیده می‌شود. به همین روال: قطعه، مسقط، ترجیع بند و ترکیب بند و رباعی و ترانه و مستزاد و بحر طویل - دیگر قالب‌های شعر فارسی - حتی شعر آزاد، با تفاوت‌های در سنجش با قصیده و غزل، بر اساس چارچوب و شکل بیرونی از یکدیگر جدا می‌شوند و وجود مستقل دارند که ما را به تعریف آنها نیازی نیست.

موضوع دیگر این که آشنایی روشنفکران آزادی خواه، ادیبان و منتقدان دلسوز کشور ما: میرزا فتح علی آخوندزاده، طالب اوف، میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد کرمانی و... سابقه اش برمی‌گردد به آغاز بیداری و حرکت پر شتاب مردم، از پس شکست‌های مفتضحانه‌ی سپاهیان قاجار در برابر ارتش متجاوز روسیه‌ی تزاری جنگ‌های اول (۱۲۲۸-۱۲۱۹)، جنگ‌های دوم (۱۲۴۳-۱۲۴۱) که تأثیر اجتماعی و سیاسی اش به انقلاب مشروطه و جنبش فرهنگی و هنری آن به دگرگونی بنیادین شعر و ادب و فرهنگ سرزمین ما انجامید.

به برکت آن حرکت بزرگ، هر روز، همراه ترجمه‌های پر شمار از جهان غرب انبوهی مطلب تازه در کنار تعبیرها و اصطلاحات کارآمد و مورد نیاز در اختیار اهالی کتاب و قلم و کتابت قرار می‌گرفت و آنان را به تجدید نظر در باورها و اندیشه‌های خود و دگرگونی و بازسازی نام‌ها و مقوله‌های ادبی و هنری سنت زده، وادار می‌کرد. به نظر دکتر خانلری از رهگذر همین آشنایی‌هاست اگر سه اصطلاح: لیریک، اپیک، دراماتیک به معنای غنایی - بزمی، حماسی - رزمی، و تمثیلی - نمایشی، وارد زبان و ادبیات ما شده و مورد کاربرد منتقدان قرار گرفته‌اند. (۴۸)

همین آشنایی با ادبیات و فرهنگ مغرب زمین، منتقد توانا دکتر تقی پورنامداریان را برانگیخته است، تا با تجدید نظر در مقوله‌ی تعبیرهای نادرست و عنوان‌ها و نامگذاری‌ها و طبقه‌بندی‌های غیر علمی و منطقی، مسأله‌ی قالب‌های صوری شعر فارسی را نادیده انگارد و آن را به پیروی از نظر افلاطون و ارسطو در زمینه‌ی گوناگونی موضوعی ادبیات یونان، بر اساس درون مایه و محتوا: «به طور کلی به سه نوع: حماسی، غنایی و حکمی و تعلیمی تقسیم کند.» (۴۹)

بنابراین از رویکرد بدین انواع سه گانه - غنایی، حماسی، و حکمی و اخلاق - درمی‌یابیم که مضمونی به اهمیت و عظمت عشق، یا عرفان می‌تواند در هر قالبی که می‌طلبد و با طبیعت همیشه در تلاطم و بی‌قراری سازگاری دارد، متولد شود؛ مثلاً: در قالب مثنوی، یا غزل یا ترجیع بند و... در

این صورت نوع «غنائی» نام می گیرد. داستان رزمی و پهلوانی نیز در هر چارچوب و پیکری روایت شده باشد از نوع شعر حماسی به شمار می آید، خواه در قالب مثنوی یا قصیده یا در شکل شعر آزاد مانند: بسیاری از آثار ماندگار اخوان ثالث. باری به دلیل آن که مثنوی موضوع مورد بررسی این قلم است، به ناگزیر سخن گفتن از دیگر قالبها و انواع را رها می کنیم و بحث اصلی خود را پی می گیریم. بنا به نظر دکتر پورنامداریان مثنوی: «مشهورترین و برجسته ترین اقسام شعر فارسی در حوزه ی هریک از سه نوع شعر فارسی تا قرن هشتم پدید آمده است.» (۵۰) به روایت مستندتنی چند از فرهنگ و تاریخ پژوهان هم روزگارمان، از جمله زنده یاد دکتر زهرا خانلری - کیا - در کتاب «فرهنگ ادبیات فارسی دری»، «مسعودی مروزی» که در اواخر سده ی سوم و اوائل سده ی چهارم می زیسته، نخستین شاعری است که شاهنامه ی منظوم داشته است. (۵۱)

با این حساب شاهنامه ی او به لحاظ تاریخ سرودن، بر همه ی شاهنامه های منثور و منظوم مثل: شاهنامه ی ابوالمؤید بلخی، ابوعلی بلخی، شاهنامه ی ابومنصوری - عبدالرزاق - و شاهنامه ی دقیقی و فردوسی و اسدی و... تقدم دارد. (۵۲)

متأسفانه امروز از شاهنامه ی نامور و پربرگ مسعودی مروزی بیش از سه بیت که استاد پرویز خانلری از «البدء و التاریخ»، در کتاب «وزن شعر فارسی» خود نقل کرده چیز دیگری در دست نیست:

نخستین کیومرث آمد به شاهی  
گرفتش به گیتی درون پادشاهی  
چو سالی به گیتی پادشا بود  
که فرمانش به هر جایی روا بود

و بیت آخر منظومه:

سپری شد نشان خسروانا  
چو کام خویش راندند در جهاننا (۵۳)

که جز فضل تقدم او در نظم داستان های حماسی و پهلوانی و ملی در دوران باستان می شود وی را نخستین شاعر مثنوی سرابه حساب آورد.

حال اگر به اعتبار وزن و قافیه ی این دوبیت ابوالینبغی العباس بن طرخان را بشود مثنوی نامید؛ به نقطه ی آغازین مثنوی سرایی دست یافته ایم:

سمرقند گندمند  
از شاش ته خهی

بذنیت کی افکند  
همی شه ته خهی

زیراینابه نظر استاد فروزانفر «سخن و سخنوران» ابوالینبغی در زمان خلافت واثق عباسی (۲۲۸-۲۳۲) زنده بوده بنابراین پیش از مسعودی مروزی به گفتن مثنوی دست یازیده است. (۵۴)

گذشته از این دو گوینده، در آغاز سده‌ی چهارم، طلوع تابان رودکی را پیش روداریم که نه تنها پدر شعر فارسی دری، که باید او را یکی از بزرگان مثنوی سرایی نامید؛ زیراینابر پژوهش دکتر صفا: «رودکی که غیر از منظومه‌ی کلیله و دمنه، شش منظومه‌ی دیگر در وزنهای مختلف داشته و معلوم است که بعضی از آنها حاوی داستان‌های عاشقانه بوده است» (۵۵)

که از آن همه جز این چند بیت از کلیله و دمنه‌ی منظوم او چیزی به یادگار نمانده است:

تا جهان بود از سر آدم فراز  
مردمان بخرد اندر هر زمان

کس نبود از راز دانش بی نیاز  
راز دانش را به هر گونه زبان

گرد کردند و گرامی داشتند  
تا به سنگ اندر همی بنگاشتند

دکتر صفا از دیگر مثنوی‌های به جامانده بدین گونه یاد می کند:

«مثنوی یوسف و زلیخای ابوالمؤید بلخی، مثنوی آفرین نامه از ابوشکور بلخی، مثنوی‌های «شادبهر و عین الحیات» و «سرخ بت و خنگ بت» و امق و عذرای عنصری، ورقه و گلشاه عیوقی» (۵۶)

در عصر رودکی، پورسینا، بیرونی و فردوسی که مقارن است با دوران پرشکوه فرمانروایی امیران ایرانی نژاد سامانی، به مدت یک صدسال، رستاخیزی در تاریخ و ادب و فرهنگ و هنر و دانش و فلسفه کشور ما پدید آمد که در این هزار و چهار صد سال نظیر و نمونه‌ای نداشته است.

بزرگترین و شورانگیزترین مثنوی ادب فارسی، فراگیرنده‌ی باورها و رویدادهای اساطیری، حماسی، پهلوانی، ملی و تاریخی اقوام ایرانی، یعنی شاهنامه‌ی سترگ، به اعجاز خامه‌ی سحرانگیز سخنور توس، در این روزگار، به نظم کشیده شده به اثری شگرف که به گفته‌ی منتقدان و پژوهندگان فرنگ هیچ یک از منظومه‌های حماسی جهان قابلیت سنجش با آن را نداشته و ندارند حتی اگر آن آثار ایللیاد و ادیسه‌ی هومر باشند. محمد مختاری چه خوش گفته است: «شاهنامه داستان یک ملت

است، ملّتی این گونه به خود و جهان نگریده است و خود و جهان را چنین تصور و تعبیر کرده است. زندگی و مرگش و شکست و پیروزی، شادی ورنجش، آرزو و سرنوشتش را در رمزها و رازهای آن نهاده است.» (۵۶)

در قالب مثنوی، یا به تعبیر بهتر، در این گونه و نوع ادبی حماسی جز شاهنامه‌ی فردوسی و گشتاسب نامه‌ی دقیقی، چند شاهنامه‌ی مثنوی و منظوم دیگر که پیش از این نامشان آمده، منظومه‌های رزمی بعدی، همه به تقلید از شاهنامه‌ی فردوسی ساخته شده‌اند؛ مانند: گرشاسب نامه‌ی اسدی توسی، برز و نامه، منسوب به خواجه عمید عطایی رازی، از شاعران قرن پنجم، اسکندرنامه‌ی نظامی، شهنشاخ نامه‌ی فتحعلی خان صبا، قیصرنامه‌ی ادیب پیشاوری و بسیاری منظومه‌ی دیگر و از نوع ادب غنایی-لیریک-که در مثنوی‌های زبان فارسی خودآمیزه‌ای است از عشق و عرفان و حکمت و جلوه‌گری هنر و زیبایی و لذت، حالات و اطوار درونی آدمی و سیر روحی او تا به دور تر افق‌های اندیشه و خیال و رابطه‌ی انسان با آفریدگار و طبیعت و هستی و آدمیان دیگر به گونه‌ای مستی بخش و حیرت آور تصویر و توصیف شده‌اند؛ که با تکرار و بازگفتشان: «یک دهان خواهد به پهنای فلک» در کانون و قلب این منظومه‌ی عشق و معرفت «مثنوی مولوی» چون آفتاب می‌تپد و گرمی و روشنایی می‌بخشد؛ فروتر از او منطق الطیر عطار است و حدیقه‌ی سنایی و گوهر نامه‌ی خواجه کرمانی و گلشن راز شیخ محمود شبستری و ...

باز از همین نوع ادبی، منتها در عاشقانه سرایی و بز می، مثنوی‌های خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی گنجه‌ای، ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی و شیرین و خسرو و امیر خسرو دهلوی را داریم که هر یک نماد و نمونه‌ای هستند از زیبایی و ظرافت و هنر و در نوع: (دراماتیک-نمایشی). که به قول دکتر پورنامداریان در ادبیات ماسابقه و نمونه‌ای ندارد؛ به ناگزیر مثنوی اخلاقی و تعلیمی را جایش می‌نشانیم که اثرگذارترین و ارجمندترین آن، همانا بوستان سعدی است، در بحر متقارب مثنی محذوف و یا مقصور، یعنی بحر شاهنامه‌ی حکیم توس، اما با زبان پر از نرمش و عطوفت و بلاغت سعدی که البته در این راستا، بخش‌هایی از خمسه‌ی نظامی و مثنوی‌های سنایی و هفت اورنگ جامی و امیر خسرو دهلوی و دیگران را نباید نادیده گرفت.

از دوران مشروطه بدین سو که شعر جوان و بالنده‌ی امروز با ابتکار و خلاقیت نیما پدید آمد و



به واسطه‌ی پیشنهادها، باید و نبایدها و امکانات تازه، با استقبال گرم شاعران جوان روبه‌رو شد؛ و قالب‌های شعر سنتی را از میدان به در کرد و در نتیجه نمونه‌هایی درخشان و بدیع به کارنامه‌ی زبان و فرهنگ این دیار افزود؛ با این همه مثنوی کشش و دلپذیری و کارآمدی خودش را از دست نداد؛ تا آنجا که تنی چند از پیروان تازه نفس و با استعداد شعر آزاد، که دیگر چندان اعتقادی به قالب قصیده و غزل و مسمط و ترجیع بند و... نداشتند، مثل: فروغ فرخزاد، محمدحقوقی، سیاوش کسرایی، شفیع کدکنی، فریدون مشیری و شماری از طرفداران و دل‌بستگان سنت‌ها و قالب‌های شعر قدمایی مانند: پرویز ناتل خانلری، شهریار، حمیدی شیرازی، حسین مسرور، هوشنگ ابتهاج-سایه-اورنگ خضرائی، نوذر پرنگ و... مثنوی‌ها نوشته و سروده‌اند، از هر منظر باشکوه و استوار و طرفه و بدیع، گاه بی نظیر در پیشینه‌ی شعر فارسی همچون: «عقاب» خانلری، «بت شکن بابل»، حمیدی شیرازی و هر دو مثنوی فروغ فرخزاد. و گاه کم نظیر، چنان که: چند مثنوی دیگر حمیدی، فردوسی نامه و مرگ قناری حسین مسرور، چند مثنوی از هوشنگ ابتهاج، چند مثنوی استاد شهریار، توای پیرگویا از اورنگ خضرائی و «بیاساقی» از نوذر پرنگ و...

اکنون که گمان می‌رود پیرامون مثنوی به لحاظ واژه‌شناسی و وجه تسمیه و توصیف چگونگی قافیه و وزن و کارکرد، پیشینه‌ی نبود و بود آن پیش یا پس از اسلام و بخش بندی آن به انواع ادبی: حماسی و رزمی-اپیک-غنایی و عاشقانه-لیریک-و تعلیمی و اخلاقی- و به جای دراماتیک «نمایشی» به گونه‌ای مشروح و بسنده سخن گفته شد؛ هنگام آن است که گزارشی کوتاه نیز داشته باشیم از: «گزینه‌ی مثنوی معاصر»، که پیش روی شماست.

از آن جا که ارزیابی امور اجتماعی و عوامل و پدیده‌های جهان پیرامون امری است جزئی و نسبی، نه کلی و مطلق؛ می‌توان گفت: اگر به جای نویسنده‌ی این مقاله، کسی دیگر با اندیشه و خیال و دانش و آگاهی و تاب و توان بیشتر و با ذوق و سلیقه و نگاهی دقیق‌تر و ژرف‌تر، دست به کار گزینش مثنوی معاصر می‌شد؛ قطعاً سواي شماری مثنوی که امروز با اقبال و پذیرش جمع زیادی از مردم روبه‌رو شده و مهر مقبولیت شعر شناسان و منتقدان بر ترادبیات معاصر را بر پیشانی دارند، مانند: عقاب خانلری، بت شکن بابل حمیدی شیرازی، زهره و منوچهر و عارف نامه‌ی ایرج میرزا، دو مثنوی فروغ فرخزاد. از میان انبوه مثنوی‌های این روزگار، آن‌هایی را برمی‌گزید که با میزان شناخت و ملاک و معیارهای شخصی و علمی و ذوق و ذائقه‌ی او بیشتر سازگاری داشتند و اگر با دغدغه و وسواس

بیشتر، غربال به دست پای این خرمن می نشست آنچه برایش باقی می ماند؛ چیزی بسیار کمتر از آن بود که در ظرف پر حجم این دفتر فراهم آمده است.

با این همه من بر این باورم که باید از کارهای گویندگان گمنام و کم نام و تازه کار نیز در کنار بهترین مثنوی های شاعران بلند آوازه ی هم روزگارمان، دفتری گرد آورد و منتشر ساخت که بتواند چشم انداز روشن و رنگارنگ و گوناگونی از کلیت و شکل و شمایل ساختمان و ساختار این مثنوی را به خوبی بنمایاند و بشناساند و فراز و فرود، سایه روشن و ضعف و قوتش را به نمایش بگذارد و رخصت دهد؛ تا مخاطب مشتاق و جمال طلب با ابزارهای شناخت و دیدگاه و سلیقه و علاقه ی مورد علاقه خود بدان بنگرد و خوب و بد و سره و ناسره اش را از هم جدا کند و بازشناسد و آنچه سازگار و ملایم طبیعت خود می بیند برگزیند. باری این فراخوان از همه ی مثنوی های بلند و پست و شناخته و ناشناخته و به تعبیری دیگر غث و سیمین، برای قرار گرفتن در کنار یکدیگر، آن هم در حجم این مجموعه، ندانسته و ناخواسته، سخنی سنجیده از رابرت فراست را به یاد می آورد؛ آن جا که می گوید: «یک شعر فقط در میان اشعار دیگر مفهوم شعری دارد.» (۱)

از بررسی دفتر پر نقش و نگار و متنوع، با ساختارهای استوار درونی و بیرونی و درون مایه ی متفاوت و موسیقی و الحان گوناگون اغلب روح نواز که آفریده و سروده ی شاعران و گویندگانی هستند از نظر سالیان عمر و جایگاه ادبی و هنری و علمی، همچنین راه داشتن به ضمیر و ذهن و زبان مردم، و بر خورداری از مراتب دانش و آگاهی و تجربه و باورها و جهان بینی های مختلف و ناهمگن؛ با آثاری روبه رو می شویم بدیع و درخشان و سحرآمیز و کاملاً موافق و منطبق با آنچه از یک شعر موفق انتظار می رود؛ چنان که کولریچ گفته است: «بهترین کلمات در بهترین نظام» (۲) البته کولریچ این را در مورد تکنیک شعر می گوید که نیمه ای است از اوصاف یک شعر خوب. مصداق این تعریف تکنیکی شعر، عقاب خانلری است، از نظر گرینش و چینش واژه ها و تعبیرها، نحو جمله ها و عبارات، قدرت انتقال، القاء و از همه مهمتر تأثیر بر مخاطب در جهت ایجاد واکنش نفسانی در او:

چو ازو دور شد ایام شباب  
آفتابش به لب بام رسید

گشت غمناک دل و جان عقاب  
دید کش دور به انجام رسید

باید از هستی دل برگیرد  
خواست تاچاره‌ی ناچار کند  
صبحگاهی ز پی چاره‌ی کار  
گلّه کاهنگ چرا داشت به دشت  
ره سوی کشور دیگر گیرد  
دارویی جوید و درکار کند  
گشت بر باد سبک سیر سوار  
ناگه از وحشت پر ولوله گشت ..

و مصداقی دیگر ابیاتی است از فردوسی نامه‌ی حسین مسرور باواژگان و تصویرها و ترکیب‌هایی  
کوبنده و درشت‌آهنگ و دلیرانه در خور روح بلند و حماسی فردوسی خداوندگار «شاهنامه»:

بزرگان پیشینه‌ی بی نشان  
تو در جام جمشید کردی شراب  
اگر کاوه ز آهن یکی توده بود  
تو آب ابد دادی آن نام را  
تهمتن نمک خوار خوان تو بود  
چو کلک تو راه گزارش گرفت  
تویی دودمان سخن را پدر  
ز تو زنده شد نام دیرنشان  
تو بر تخت کاووس بستى عقاب  
جهانش به سوهان خود سوده بود  
زدودی از او زنگ ایام را  
به هر هفت خوان میهمان تو بود  
سر راه، بر تیر آرش گرفت  
به تو باز گردد نژاد هنر...

و بنگرید: به ترکیب و هم‌نشینی و پیوند این کلمه‌ها و تصویرهای دردمند و آرام و نجیب، اما لبریز  
پیام رسالت اجتماعی و انسانی و اسطوره‌ای و ... در مثنوی «بت شکن بابل» اثر جاودانه‌ی مهدی  
حمیدی شیرازی:

افعی شهر از تب دیوانگی  
خلق را خونخوارگی اصل خوشی است  
کودکان از کشتن موران خوشند  
خاک را گویی به گاه بیختن  
لاجرم در دیر، نزدیکیان دور  
دختری در دفتر صاحب‌دلی  
حلقه می زد گرد مرغ خانگی  
شادی مخلوق از مردم کشی است  
مردمان از کودکی مردم کشند  
الفتی دادند با خون ریختن  
تنگ کرده جای جنیدن به مور  
طرفه‌ی بغداد، سحر بابلی

بر سردوشی چو خوابی دلنواز      گیسوی پیچیده چون یلدا دراز ...

و این همه زیبایی و جلوه‌ی برتافته از صفت و موصوف‌های زلال و شفاف و سرزنده و چشم‌نواز و گویای هر چه طربناکی و طراوت و سبک‌بالی و شادابی که صبح‌رامی‌زیبید؛ در «ترانه‌ی کبود» شفیع‌ی کدکنی، آن هم در ابیاتی نه چندان متکی به نیرو و پیوند با فعل:

|                           |                               |
|---------------------------|-------------------------------|
| صبح پر نقره، صبح پر مرجان | صبح پر شور، صبح پر هیجان      |
| صبح خورشید هوش سحر جواب   | صبح پژواک رنگ‌ها در آب        |
| صبح ترکیب روشنی در برگ    | صبح هشیاری رگ هر برگ          |
| همه ره پر از رهایی بود    | لحظه، آن لحظه‌ی نهایی بود ... |

هم در این دفتر، مثنوی‌هایی به استقبال تومی آیند سراپا عشق و سرمستی، شورانگیز و طناز و دلریا، به قول مهدی اخوان ثالث «اغلب چو تب مهربان و صمیمی». مثل این عاشقانه‌ی «فروغ»:

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| ای شب از رؤیای تو رنگین شده  | سینه از عطر توام سنگین شده |
| ای به روی چشم من گسترده خویش | شادیم بخشیده از اندوه بیش  |
| همچو بارانی که شوید جسم خاک  | هستیم ز آلودگی‌ها کرده پاک |
| ای تپش‌های تن سوزان من       | آتشی در سایه‌ی مژگان من    |
| ای ز گندمزارها سرشارتر       | ای ز زرین شاخه‌ها پر بارتر |
| ای در بگشوده بر خورشیدها     | در هجوم ظلمت تردیدها ...   |

این عاشقانه‌ی کم‌نظیر «فروغ» چنان که از ابیات آغازینش به روشنی و گرمی احساس می‌شود، اثری است که از تعریف و جوهریت شعر ناب چیزی کم ندارد؛ زیرا انگار در حالتی از بی‌خوابی میان مستی و هشیاری از ژرفای وجودش بر جوشیده، در سراسر مثنوی جاری شده است و ظرف همه‌ی واژه‌ها و ایماژها و مصرع‌ها و بیت‌ها را سرشار از عشق کرده است.

به گفته شفیع‌ی کدکنی صدای «صدق عاطفه»، در بند بند آن به گوش جان می‌رسد و این عاشقانه‌ی طرب‌انگیز و سبک‌روح و رنگین به نام «زهره و منوچهر» که ایرج شیرین سخن آن را بر

اساس ترجمه‌ی آزاد «ونوس و آدونیس» شکسپیر لباس شعر در پوشانده و به ارمغان آورده است؛ با این دریغ که مرگ ایرج را امان نداد، تا آن رابه پایان آورد!

عاشقانه‌ای بنا به شیوه و سبک و سیاق «سهل و ممتنع»، ایرج دارای زبان و لحنی ست ساده و روشن، پاک و بی پیرایه، و در عین حال مالا مال تصویرها و تعبیرها و توصیف‌های بکر و بدیع و جان آشنا، مانند: «تازه گل آتشی مشک بوی»، «حوله‌ی باد سحر»، «به و جاهت چو ماه» «مهمیز ظریف»، «مهین دختر خالوی ماه»، «الهه‌ی عشق»، «خداوند ناز» و ...

|                           |                               |
|---------------------------|-------------------------------|
| صبح نتابیده هنوز آفتاب    | وانشده دیده‌ی نرگس ز خواب     |
| تازه گل آتشی مُشک بوی     | شسته ز شبنم به چمن، دست و روی |
| منتظر حوله‌ی باد سحر      | تا که کند خشک بدان روی تر     |
| ماهرخی چشم و چراغ سپاه    | نایب اول، به و جاهت چو ماه    |
| صاحب شمشیر و نشان در جمال | بنده‌ی مهمیزِ ظریفش، هلال     |
| دوخته بر دور کلاهش لبه    | و آن لبه بر شکل مه یک شبه ... |

و در «سماغ سوختن» سایه، توصیف و تعبیر سرشت و گوهر «عشق» بالحنی نیمه عارفانه، خواندنی و شنیدنی است، عشقی که مانند «شعر» تعریف ناپذیر است و گریز پای و هزار لابه. عشقی که عاشقانه سُرای بزرگ زبان و ادب فارسی، نظامی گنجه‌ای بر آستان بلند معبدش سرفرودمی آورد و می‌سراید:

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| فلک جز عشق محرابی ندارد     | جهان بی خاک عشق آبی ندارد     |
| غلام عشق شو کاندیشه این است | همه صاحب دلان را پیشه این است |
| جهان عشق ست و دیگر زرق سازی | همه بازی ست الا عشق بازی      |
| اگر بی عشق بودی جان عالم    | که بودی زنده در دوران عالم    |

در این مثنوی آتش نفس، سایه «عشق» خلاصه و مجمل همه‌ی خوبی‌ها و نیکی‌ها و زیبایی‌هاست و انگیزه و سبب اصلی پیدایش هستی و هر آن چه در او جا دارد:

عشق آغاز آدمیزادی است  
 دم همت براو گماشتن است  
 زایش کهنکشان زاینده است  
 درشب پيله، رقص پروانه است  
 دربن جانِ زندگی پنهان  
 زندگی را به عشق بخشیدن...

عشق شادی است، عشق آزادی است  
 عشق آتش به سینه داشتن است  
 عشق شوری ز خود فزاینده است  
 تپش نبض باغ در دانه است  
 جنبشی در نهضت پرده‌ی جان  
 زندگی چیست؟ عشق ورزیدن

و سرانجام «باتو بودن» حسین منزوی شاعر عشق و تغزل نقطه‌ی پایانی مبحث عاشقانه سرایی  
 این دفتر:

خنده‌هایت رمز صبح راستین  
 دست‌هایت ساقه‌های بی خزان  
 در نگاهت لطف گل، سکر شراب  
 خواب‌های خسته‌ام پر بار تو  
 خواب بی پیرایه‌ی معصوم من  
 گیسوانت عطر باغ خوابناک ...

آه، ای چشمان تو زیباترین!  
 آه ای باغ بزرگ بی کران!  
 ای اسیر دیدگانت آفتاب!  
 ای همه بیداری ام سرشار تو  
 ای تو، آن تقدیر نامعلوم من  
 ای تو، آه ای با تو بودن خواب پاک

با وجود بسیاری منظومه‌های غنایی دیگر مثل: ساقی نامه، دفتر اندیشه، و چرا رفتی؟ سیمین  
 بهبهانی، و وصف گل سوری «آتشی»، روح مجنون «موسوی گرمارودی»، صدا، طوفان و مرگ  
 فرهاد منزوی، و ای غم انگیزترین خوشحالی سهیل محمودی، راز شب، و گل یخ، و مریم سپیدرهی  
 معیری، و دیوانه‌ی فریدون مشیری، باز در دفتر مثنوی ما، حکایت هم چنان باقی است.

در مقوله‌ی قدرشناسی و یادکرد و نکوداشت بزرگان فرهنگ و ادب و مردان خدمت گزار این آب  
 و خاک در قالب مثنوی از «فردوسی نامه» و «یادامیر کبیر» حسین مسرور نام می‌بریم، فردوسی  
 نامه‌ی پژمان بختیاری، سده و کشف آتش حبیب یغمایی، زیارت کمال الملک شهریار، ساز محجوبی  
 رهی معیری، تاریخ بیهقی حسین خطیبی، هفت خان تختی مشیری، جهان پهلوان سیاوش  
 کسرای، با یاد مولوی از غلامحسین یوسفی، پژوهنده مردا، از عزت الله فولادوند، فردوسی از موسوی

گرما روی، توای پیر گویا، از اورنگ خضرای، از رودکی تا حافظ، برای زرین کوب از خسرو احتشامی، مثنوی دوست برای مولوی از اکبر اکسیر، محمد اقبال از نادر نادرپور، شبی بر مزار خیام، از عماد خراسانی و... در این زمینه باید اشاره‌ای کوتاه داشته باشیم، که شهریار در چارچوب محدودکننده‌ی وزن و قافیه، در زبانی ساده و سرراست، اما پر تصویر و تعبیرهای متناسب، به گونه‌ای هنرمندانه شرایط رقت بار، زندگی و حال و روز غم انگیز کمال الملک - محمد غفاری کاشانی - نقاش چربدست و بلند آوازه‌ی معاصر را تجسم و توصیف کرده است که انگار یک رویداد ساده را برای مخاطب گزارش می کند:

|                         |                              |
|-------------------------|------------------------------|
| در دهی از دهات نیشابور  | بسی از جاده‌ی تمدن دور       |
| خفته گنجی به فرصت دیدار | گنج خفته است و دولت بیدار    |
| در سبویی نهفته دریایی   | یا به کنجی خزیده دنیایی      |
| خسروی بر گلیم، خسبیده   | گوهری در پلاس، پیچیده        |
| از سوادری آمده به ستوه  | رفته چون آفتاب، در پس کوه... |

جان دادن به صحنه‌ها و گزارش لحظه‌ها و حالت‌ها، چنان است که گویی ذهن و عین یکی شده‌اند:

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| حلقه بر در زدیم و در وا شد، | قد چون سرو دوست پیدا شد،      |
| گفتم این دلستان دیرین است   | آنکه جانم طلب کند این است     |
| می خرامید و سخت سنگین بود   | کوه عزّ و وقار و تمکین بود    |
| قد کشیده، گشاده پیشانی      | گیسوان، مجمع پریشانی          |
| همچو روحش تنی کلان و درشت   | نظری تند و ابروان پر پشت...   |
| چشم چون نرگسش بشکفته        | نرگس دیگرش فروخفته            |
| این یکی چون چراغ عالمتاب    | و آن دگر هم چو بخت من در خواب |

اشارتی است آمیخته به تأثر ناظر بر نابینایی یک چشم کمال الملک که همه‌اش را در این دفتر باید دنبال کرد و در همین حال و هوای سپاسمندی از بزرگان مثنوی بحر متقارب اورنگ خضرای،

با عنوان «توای پیر گویا» اثری است هم از جهت ساخت و پرداخت کلام و هم به لحاظ یکپارچگی فضاها و عمود خیال، شایسته‌ی آفرین بسیار، در کنار آثار ماندگار این روزگار قرار می‌گیرد:

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| بشنو، ای انوشه خردمند پیر  | خجسته، هشیوار، روشن ضمیر     |
| سترگا، بزرگا، بلند اختر!!  | مهین نامور برترین سرورا!     |
| م هست افتخار، ای چکاد بلند | شب افروزای شعله‌ی فَرّه مند! |
| هنر، جوهر جاری جان توست    | خرد، گوهر پاک پیمان توست     |
| برازنده چون شعر تو یادگار  | نمانده است در دفتر روزگار    |
| ندیده چنو روشنا، آسمان     | چنو، گل نروبیده در بوستان    |

\*\*\*

|                                |                                  |
|--------------------------------|----------------------------------|
| از این باغ دیری است رفته بهار  | ننوشیده کس باده‌ی خوشگوار        |
| ننوشیده کس باده، خون خورده است | گران بار حسرت به جان برده است... |

خضایی نخست با ابیاتی شورانگیز در ستایش جایگاه برتر فردوسی شعرش را آغاز می‌کند سپس در ابیاتی دردآلود، نالان و دل‌آزرده از استاد توس یاری می‌خواهد تا او را «از این ظلمت روی شسته به قیر» رهایی بخشد:

|                          |                               |
|--------------------------|-------------------------------|
| مرا وا رهان از غم روزگار | رها کن ز دشواری و رنج بار...  |
| ز ژرفای شب ای بلند آفتاب | فراز آی و بر شام جانم بتاب... |

آن‌گاه مَرکب سخنش را به سمتی دیگر راه می‌برد؛ هم‌چنان که سراینده‌ی شاهنامه در آغاز داستان رستم و اسفندیار، پیشاپیش افسرده خاطر از حادثه‌ای بسیار تلخ و ناگوار خبر می‌دهد:

|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| ...نگه کن سحرگاه تا بشنوی | ز بلبل سخن گفتن پهلوی       |
| همی نالد از مرگ اسفندیار  | ندارد به جز ناله زو یادگار  |
| ز آواز رستم شب تیره ابر   | بدرد دل پیل و چنگ هژبر (۶۱) |



اونیز سوگوار و دردمند، پیام‌گزار فاجعه‌ای است بنیان کن فرهنگ و تاریخ ملت‌ی کهن سال:

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| از این باغ دیری است رفته بهار  | ننوشیده کس باده‌ی خشگوار       |
| ننوشیده کس باده، خون خورده است | گران بار، حسرت به جان برده است |
| شنو ای خداوندگار هنر           | بزرگ بزرگان با ارج و فر        |
| بر این باغ، باد بهاران بیار    | بر این خاک تفسیده، باران بیار  |
| خدا را بر این گنبد لاجورد      | نشان نیست امشب ز یاقوت زرد.    |
| تو گویی که خورشید گشته تباه    | چو بیژن فتاده به ژرفای چاه...  |

اورنگ خضرای که آتش عشق به ادب و زبان و فرهنگ ایران زمین در آتشکده‌ی وجودش زبانه می‌کشد، در این مثنوی درخشان آن چنان آتشین نفس از فردوسی سترگ می‌سراید که گویی هر تعبیر و تصویر و واژه‌اش، اجاق و چراغ و مشعلی است گدازان و روشنایی بخش:

دود دل، تشت خون، رگ جان، خاک تفسیده، یاقوت زرد، فاعولن چراغ شب‌افروز ماست، طنین خروشان آهنگ ماست. امواج اسطوره‌ها، آیین‌ی شعر و... و این ابیات:

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| در این بوم و بر که نهال سخن  | بمانده است برجا، ز عهد کهن،  |
| از آن گشت رویان و سبز و بلند | چنین شاد و بالان و پیروزمند  |
| که تو بر نشاندیش بر خاک پاک  | تو کردیش چون گوهری تابناک... |

«ساز محجوبی» اثر غزل‌سرای سرشناس معاصر - رهی معیری - بازبان شسته، رفته و پاک و پیراسته‌ی رهی، هم‌قدردانی و ارج‌گزاری از یک نوازنده و موسیقی‌دان ساحر است و هم‌غنا و باخود نجواداشتن شاعر:

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| آن که جانم شد نوپرداز او   | می‌سرایم قصه‌ای از ساز او  |
| ساز او در پرده گوید رازها  | سرکند در گوش جان آوازا     |
| بانگی از آوای بلبل گرم‌تر  | وز نوای جویباران نرم‌تر... |
| گرچه غم در سینه‌ی خاکم برد | ساز محجوبی، بر افلاکم برد  |

شعله‌ای چون وی جهان افروز نیست      مرتضی از مردم امروز نیست...

و آنجا که رهی از حال و روز خود شکوه سر می‌کند:

چستم من؟ آتشی افروخته      لاله‌ای از داغ حسرت سوخته  
شمع را در سینه، سوز من مباد      در محبت، کس به روز من مباد...

که زبان گرم و شیرین آکنده از صورت‌های خیال رهی به دامن مخاطب چنگ در می‌زند و او را به سوی خود می‌کشاند.

خسرو اخشامی هم، در یک مثنوی کوتاه، -از رودکی تا حافظ- که در نکوداشت «استاد یگانه» زنده‌یاد، دکتر عبدالحسین زرین کوب، سروده است، با نام دفترها و کتاب‌های استاد، ترکیب و تصویرهایی مبتکرانه، ساخته و در بافت افقی و عمودی خیال به کار گرفته است، که در نگاه نخست گمان نمی‌رود، فهرستی از آثار زرین کوب را در شعر خود شمار کرده و گنجانیده باشد. مانند:

ارزش میراث صوفیانه، تاریخ در ترازو، سرنی، بحر در کوزه، دو قرن سکوت، حکایت همچنان باقی، از کوچه‌رندان و...

ای بلندای باور دانش      آخرین نور اختر دانش  
خرقه‌ی عشق روی شانه‌ی توست      مهر میراث صوفیانه‌ی توست  
خم شد و در مقابل تو گذاشت      هرچه تاریخ در ترازو داشت  
سرنی نغمه‌ای ز زیر و بمت      بحر در کوزه رشحه‌ی قلمت  
می‌سزد گر مغانی ملکوت      با کلامت کند دو قرن سکوت...

با موضوع طبیعت در مجموعه مثنوی‌های ما این عنوان‌ها جا دارند:

«افسانه‌ی شب» از شهریار «برگ ریزان» از مزارعی، «خواب چشمه» از نوذر پرنگ، «ترانه کبود» و «سپاس» از دکتر شفیع کدکنی، «کویر از...» علی معلم، «فصل و وصل» از قیصر امین پور، «با این دل ریشه دار...» از عبدالملکیان، «کوه» از گلشن کردستانی، «نجوا» از عمران صلاحی، «سمت لادن» از احمد عزیزی.

در مثنوی بلند شهریار، طبیعت آسمانی است پرستاره، و رودخانه‌ای مدام در جریان، تماشایی و شنیدنی، که به نقل برش‌هایی کوتاه از آن بسنده می‌کنیم:

ساقی روز چو جام خورشید  
دود آهش به فلک برخیزد  
واژگون گشت و شکست و پاشید  
سر آشفته نهد در دامان  
گرید و اشک کواکب ریزد  
صحنه‌ی روز پذیرد پایان...

تیره، پیچ و شکن جنگل‌ها  
سر برآورده درختان به شتاب  
ناگه افروخته شد مشعل‌ها  
شاخه‌ها بس سر هم پیچیده است  
دل پر از غلغله‌ی شوق و شباب  
بیشه گل‌خانه‌ی سر پوشیده است...

کوه در شب چه شکوهی دارد  
شب چو مهتاب درخشد در کوه  
خرّم آن جلگه که کوهی دارد  
خرمن عشق نماید انبوه...

که شهریار به هر گوشه‌ی طبیعت روی می‌آورد و صحنه‌ها و لحظه‌هایی از آن را توصیف و گزارش می‌کند؛ انگار به جای واژه، رنگ‌ها را به کار گرفته است.

باد، چون خنده‌ی دوشیزه ضعیف  
شب جنگل همه چون صبح بهشت  
طبع، چون مریم پاکیزه عفیف  
حوریا نند در او نور سرشت...

«سپاس» اثر دکتر شفیع کدکنی، در هفت بیت، به هفتصد بیت می‌آرزد و چیزی هم بیشتر، چرا که نشانه‌ی کاملی است برای ایجاز و انسجام و فصاحت با کمترین کاربرد فعل:

همه آبی و آبی روشنی  
هوا سبز و سیمایی و آبگون  
سپهری به رنگ گل کاسنی  
به فرسنگ‌ها غم گریزان ز من  
سر شاخه در جویباران نگون  
همه نغمه‌ام، بی زبان و دهن...

که نمی‌توان طبیعت رازلال‌تر و زنده‌تر و گویاتر از این عبارت‌های کوتاه و موجز توصیف کرد.

«کویر...» سروده‌ی علی معلم هم یادپیاچه‌ای آراسته به عشق و شیفتگی حکایتی است شنیدنی:

|  |                                      |
|--|--------------------------------------|
| ...کویرو، وای کویرا چه حیرتی است تو را | به هیچ دل نسیپاری چه غیرتی است تو را |
| به قعر شب به ره پیچ، پیچ می مانی       | به وهم محض، به حیرت، به هیچ می مانی  |
| اگر چه خار عدم در نفس شکسته تو را      | وجود همچو غباری به رخ نشسته تو را    |
| وجودی و نه وجودی، عدم دقیق تر است      | عدم نه‌ای و، وجودت شکی عمیق تر است   |
| به هست و بود نه پس را نه پیش را مانی   | نمود محض وجودی تو خویش را مانی...    |

شاعر کویر پرورد، با شناخت و دریافتی که در بیابان تفته‌ی بی آب و آبادانی و گلبنانگ مسلمانی دارد، توصیف و ترسیم چشم‌انداز بی پایان، بهت و بغض، و حیرت و سکوت و تنهایی آن را به خوبی از عهده بر آمده است؛ صور خیال که گمان می‌رود یکی از مهم‌ترین ابزارهای شناخت شعر باشد از «ناشعر» در این مثنوی موافق با جریان اندیشگی شاعر، ترکیبشان بیشتر از امور معقول و تجربیدی و ذهنی است، تا پدیده‌های مادی و حسی و عینی:

«به وهم محض، به حیرت، به هیچ می مانی».

که شاید با تعریفی که شاعر از بهت و سکوت و تنهایی کویر دارد، کاربرد و تناسبشان قابل توجیه باشد. با این همه کویر، شعری است بسیار دل پذیر:

|                                      |                                       |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| کویر کهنه شرابی است در سبوی زمین     | کویر عقده‌ی تلخی است در گلوی زمین     |
| کویر تشنه‌ی شور است و شور شوریده است | کویر تعبیه در دل، کویر دردیده است ... |

مردم‌گرایی و پرداختن به گرفتاری‌ها و سختی‌های جامعه، نیز در مثنوی معاصر به هیچ روی ناگفته نمانده و خودش را بیان کرده است:

«عقاب»، اثر خانلری، «بت شکن بابل» از حمیدی، «سرود» و «شبگیر»، شاملو، «ساقی نامه» از سهیل محمودی، «بهار خون»، از موسوی گرمارودی، «بهار غم انگیز»، از سایه، «جامه‌ی عید»، از سیمین بهبهانی، «وزن جهان» از شفیعی کدکنی، «دختر کم» از حسین منزوی، «مثنوی‌هایی از ابوالقاسم لاهوتی» و ...

«عقاب» هم چنان که پیش از این نیز سطری چند در توصیفش نوشته شد اثری است به درستی

ماندگار، که در حافظه‌ی ادب و فرهنگ زبان پارسی فراموشی و نابودی را بدان راهی نیست، از هر منظر که بدان بنگری، پا تا به سر هنر است و شکوه و زیبایی و شگفتی و فضیلت، که ما را بدانها کاری نیست، جز این که بگوییم بخشی از آن به کنایت و اشارت بازمی گردد به شرایط نادرست و غیر عادلانه‌ی حاکم بر جامعه‌ی گذشته‌ی ما که آزادی و آزادگی و جوانمردی را به خاک فراموشی سپرده و ردیلت و خفت و ننگ و نکبت را، مایه و موجب درازی عمر و رسیدن به نازش و نان و نوا و جاه و مقام قرار داده است؛ آن جا که زاغ کهن سال راز طولانی بودن عمر خود و کوتاه بودن عمر عقاب را بدین گونه توضیح می دهد:

|                                 |                                  |
|---------------------------------|----------------------------------|
| ... ما از آن، سال بسی یافته‌ایم | کز بلندی، رخ برتافته‌ایم         |
| زاغ را میل کند دل به نشیب       | عمر بسپارش از آن گشته نصیب       |
| دیگر این خاصیتِ مردار است       | عمر مردار خوران بسیار است        |
| گند و مردار بهین درمان ست       | چاره رنج تو زن آسانست            |
| خیز و زین بیش ره چرخ میوی       | طعمه‌ی خویش بر افلاک مجوی        |
| ناودان جایگهی سخت نکوست         | به از آن، کنج حیاط و لب جوست ... |
| آن چه زن زاغ چنین داد سراغ      | گندزاری بود اندر پس باغ          |
| بوی بد رفته از آن تا ره دور     | معدنِ پشه، مقام زنبور ...        |

«بهار غم‌انگیز» اثر درد آگین هوشنگ ابتهاج - سایه - به واسطه‌ی ایمازهای پراز خون و حس و هیجان و عطوفت، از نیروی القاء و تسری و تأثیر گذاری بسیار بالایی برخوردار است. ساختار آن مثل شمار زیادی از غزل‌های سایه، محمل و مرکب درون مایه و پیامی است انسانی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی و انتقادی.

این مثنوی کم‌نظیر متأثر و ملهم است از روی داد خونین امرداد سی و دو، از این روی سوگنامه‌ای است خون بار بر جنازه‌ی خبل تیر باران شدگان آن فاجعه‌ی دل خراش ننگین؛ که بیشترشان جوانانی بودند صادق و پرشور و باورمند به اصول و آرمان حزبی که سرانش در صداقت و جان بازی هرگز به پای آن سربه داران پاک باز نمی رسیدند. حزبی که عیار سره، یا ناسره بودن آرمان و کاربردش را نقاد پیر تاریخ به درستی محک زده است و محک خواهد زد. زیرا: «زمانه زرگر و نقاد و

هوشیاری بود» سایه به یاری «تشخیص» - زنده انگاری - که صورتی است پر کاربرد از صورت های خیال؛ پس از سرایش ابیاتی حسرت آلود در رهگذار بهاری که دارد می آید و همه مصیبت است و شرمساری و افسرده جانی:

|                                  |                               |
|----------------------------------|-------------------------------|
| بهار آمد، گل و نسرین نیاورد      | نسیمی بوی فروردین نیاورد      |
| پرستو آمد و از گل خبر نیست       | چرا گل با پرستو همسفر نیست؟   |
| چه افتاد این گلستان را چه افتاد؟ | که آئین بهاران رفتش از یاد... |

بهار را طرف خطاب قرار می دهد و نومیدانه با او درد دل می کند و از او می خواهد، نومیدی و پژمردگی ها را دور بریزد و دوباره شور و شادی بیاغازد:

|                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| بهارا، تلخ منشین، خیزو پیش آی | گره واکن ز ابرو، چهره بگشای |
| بهارا، خیز و زان ابر سبکرو    | بزن آبی به روی سبزه ی نو..  |

این بخش از مثنوی سایه تا به آخر نسبت به بخش نخستین آکنده است از عشق و امید و کار و تلاش و ایجاد دگرگونی:

بهارا زنده مانی زندگی بخش      به فروردین ما، فرخندگی بخش

قابل توجه این است که این مثنوی با چنین کیفیتی، پیش از انقلاب به کتابهای درسی راه می یابد و در دبیرستان ها تدریس می شود.

«بهار خون» اثری است حماسی از موسوی گرمارودی، با محتوا و مضمونی از جنس درون مایه ی مثنوی سایه - بهار غم انگیز - باران داغ و دریغی همه خون و اشک بر نعش به خاک و خون در غلتیده ی جوانان وطن و رگبار نفرین و نفرت و ننگ، بر نظامی که چنین می خواسته است:

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| متاب ای بلند اخترای آفتاب   | میروز ای چشمه ی ماهتاب      |
| فرو ریز، ای بر شده آسمان    | ممان بازگون بر بلند جهان    |
| خمیدت قد، ای گوژپشت از شکیب | زماندن بگو تا چه داری نصیب؟ |

بهارا، سیه پوش و غمگین نشین      میارای بیهوده، چهر زمین...

تصویرها، و تعبیر و ترکیب‌ها، متناسب و هم‌آهنگ با وضع روحی برآشفته‌ی شاعر و موضوع شعر، غرّنده و با صلابت و ستیهنده‌اند، مانند:

«تفته دل»، «دروغین شکوه»، «جگر تفته»، «جهانخواری بی خداوند» «هرای شیران نر» و...  
و اما بحث دراز دامن مثنوی ما ناتمام خواهد ماند اگر از چند مثنوی کوتاه، و تکه‌هایی از مثنوی‌هایی بلند یاد نکنیم و سخن نگوئیم، که یک یکشان نغزند و موجز و دل ربا، مانند این قطعه‌ی زنده یاد حبیب یغمایی:

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| امروز که ای ستوده فرزند     | هستی تو بر این سرا خداوند  |
| «غافل منشین نه وقت بازی است | وقت هنر است و سرفرازی است» |
| از پا منشین و جا نگهدار     | گر سر برود سرا نگهدار      |
| این پند شنو ز خانه بر دوش   | گر خانه بود خرابه، مفروش   |

و این مثنوی سه‌بیتی همه عبرت و غیرت از جاودان یادده‌خدا در سفارش به وطن‌داری

|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| هنوزم ز خردی به خاطر در است     | که در لانه‌ی ماکیان برده دست    |
| به منقارم آن سان به سختی گزید   | که اشکم چو خون از رگ آن دم چکید |
| پدر خنده بر گریه ام زد که: هان! | وطن‌داری آموز از ماکیان!        |

«بایزید بسطامی و صوفی عامی» از حسین مسرور:

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| آن شنیدم که صوفی عامی     | گفت با بایزید بسطامی     |
| کز چه ای شیخ بهر عرض نیاز | به زیارت نمی‌روی به حجاز |
| خانه‌ی کعبه خانقاه خداست  | خاک آن توتیای اهل صفاست  |
| گفت در مذهب مسلمانی       | حاج را واجب است قربانی   |

من از آن کار خیر بیزارم  
 زنده‌ای را شکم کنم پاره  
 که در آن سود بندگان خداست.  
 سود از آن زندگی نباید خواست.

مصدق ایجاز، واستواری کلام را باید در مثنوی‌های: «سکوت»، «چراغ»، «پدر»، و «پاسخ...»  
 محمدعلی بهمنی سراغ گرفت:

هنوز از عمر باقی مانده دارم  
 بیا تا با هم، از این کم بنوشیم.  
 نم دَرْدی ز ساقی مانده دارم  
 به یاد هم چرا؟ با هم بنوشیم...

### از مثنوی سکوت

سایه ای بود و پناهی بود و نیست  
 سخت دلتنگم، کسی چون من مباد  
 لغزشم را تکیه گاهی بود و نیست  
 سوگ حتی قسمت دشمن مباد

### از مثنوی پدر...

باز می‌خواهم ترا پیدا کنم  
 من کیم؟ گر خودشناسی داشتم  
 با تو شاید خویش را معنا کنم  
 کی ز خود بودن هراسی داشتم...

### از مثنوی چراغ

و، و سکر و همناک این دو بند لطیف از مثنوی بلند «بیا، ساقی» اثر روح‌نواز نوذر پرنگ، با  
 ایماژهای پر طیف و تابان نشسته در آن‌ها:

دوباره ریخت در جانم صدایش  
 تو گویی عکس گل، در عالم خواب  
 صدای طرح سرخ بال‌هایش  
 ز دست ماهتاب، افتاد در آب

\*\*\*

و: بیا ساقی صدایم را صدا کن  
 مرا با آه عالم آشنا کن



### رهم ده در حریم بی گناهان ...

حریم خواب سبز سرخ پرها  
 نمی دانم کجای این شب تار  
 گیاهی خواب می بیند که در باد  
 فتاد اما به روی آهوئی خرد

حریم خواب سبز سرخ پرها  
 کجای بیشه دوری دگر بار  
 پلنگی از درختی ناگه افتاد  
 پس آنگه، سیلی از خون، بیشه را برد!

\*\*\*

سخن پایانی این که، در طول این جست و جو و نقد و نظر، جست‌ه، گریخته پیرامون زیبایی شناسی مثنوی معاصر و دیگر جنبه‌های برجسته و اثرگذار آن در حد آگاهی و توان، نکته‌هایی نوشته شد.

با این همه، ماندگاری و پذیرفته شدن هر شعر، یا اثر ادبی، در دراز مدّت به نظر د کتر ساموئل جانسون انگلیسی منتقد و شعر شناس، بستگی دارد:

«به طول مدّت موفقیت آن‌ها، و استمرار ارج و احترام عمومی آنها؛ و از طریق عقل سلیم خواننده، در صورتی که به وسیله تعصبات ادبی فاسد نشده باشد» (۶۲) و به باور د کتر شفیعی کدکنی، میزان و نشانه‌ی بسیار ساده‌ی شناخت ماندگاری یا میرایی یک شعر مربوط می‌شود به تهنشین شدن و رسوب گل یادست کم ابیاتی از آن شعر در ذهن خوانندگان.

که این موضوع برای شاهکارهای فردوسی، نظامی، سعدی، مولوی، خیام و حافظ و باباطاهر قرن هاست روی داده. و در این روزگار هم نسبت به شماری از آثار: بهار، حمیدی، شهریار، نیما، شاملو، اخوان، فروغ، سپهری نادرپور، شفیعی کدکنی، سایه، سیمین، آتشی و ... دارد اتفاق می‌افتد